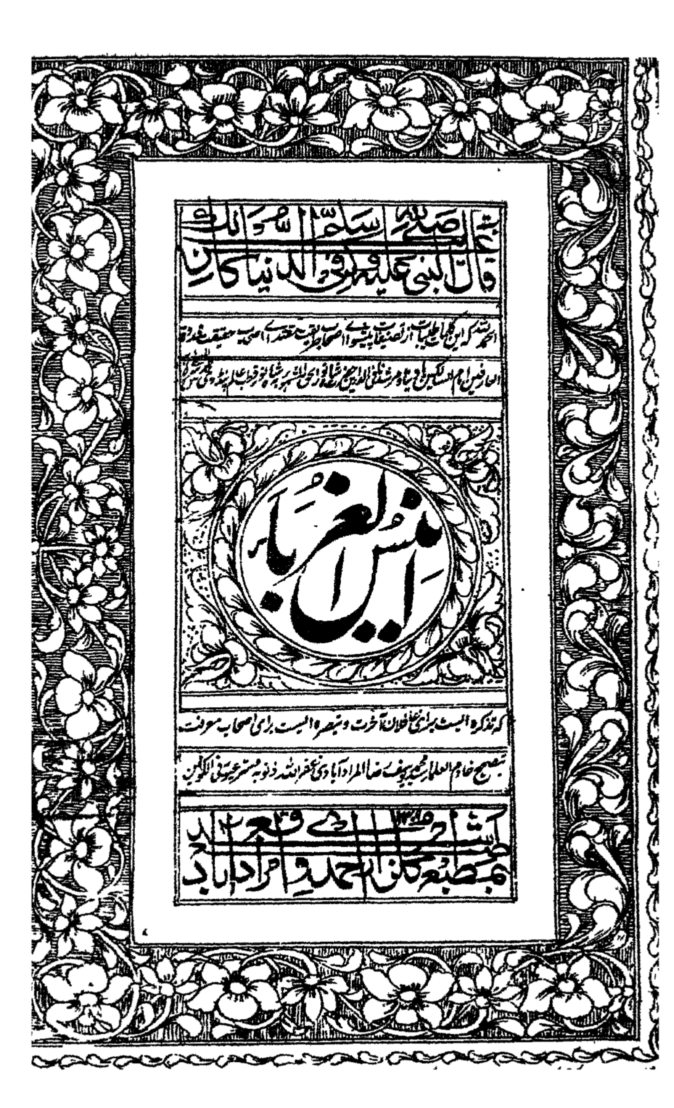


قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل

الحمد للہ کہ این کتاب مستطاب از تصنیفات پیشوای اصحاب طریقت مقتدای اصحاب حقیقت عمدة

العارفین امام السالکین [illegible] مرشد الخلق [illegible] شاہ فخر الدین دہلوی [illegible] قطب الہند [illegible]

انیس الغربا

کہ تذکرہ ایست برای غافلان آخرت و تبصرہ ایست برای اصحاب معرفت

بتصحیح خادم العلماء محمد یوسف صاحب مرادآبادی غفر اللہ ذنوبہ وستر عیوبہ فی الکونین

در مطبع گلزار احمدی مرادآباد

صحت نامہ اغلاط کتاب انیس الغربا

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲	یرمدن	پریدن
〃	〃	وارزو	وآرزو
〃	۱۳	کسرع	کس شد
〃	۱۴	بہ یہلوے	بہ پہلوے
۵	۱۰	نہ سوندود	نہ پیوندد و تو
〃	〃	صانحہ	صالحہ
〃	۱۴	جنس از	حبس از
۹	۱۳	وارد	وارد و
〃	۱۸	جو	جو
۸	۲	واختیار	اختیار
۰	۵	باسبانی	پاسبانی
	۱۴	انکار	انکار
۵	۹	بابد	باید
〃	۱۲	بندد	نہ بندد
۱	۱۴	اگر شم	گر رفتیم
۱۳	۱	[illegible]	بتنشم
۱۳	۱۰	مسم	منظم
۱۹	۴	[illegible]	حرصا
		جدا	لعل
	۲	[illegible]	[illegible]
۳	۵	مغر	مقر
۳	۴	صو	بجاوید
	۶	ملوتی	ماوی
〃	۱۴	[illegible]	کزاد
۲۰	۲	[illegible]	[illegible]
۲۳	۹	[illegible]	[illegible]
〃	۱۰	والارض	والارض
۲۴	۱۵	ستانی	نشانی
۲۵	۳	وحیلہ	حیلہ
〃	۱۵	محمد صادق	محمد صادق
۲۶	〃	مرد و مکن	مغز و شکر بجوز
۲۷	۳	السحر	السحر سحر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۶	۹	بن	این
〃	۱۶	دوزخ	و دوزخ
۲۷	۹	سیحون	جیحون
〃	۱۳	حدان	جہان
〃	۱۹	رانده	رانده
〃	〃	دخلنا	دخلنا
۲۸	۱۵	نبارد	بنارد
۲۹	۱۱	سقاتل	مقاتل
۳۰	۱	ایم	ام
〃	۱۵	بانم	ماتم
۳۱	۱	بجاح	بجناح
〃	〃	سپرم	سپرم
۳۲	۱۵	مرحیوتات	ومن حیوانات
۳۴	۹	از اسیری	از اسیری
〃	۱۸	تعفتہ	خفتہ
۳۶	۳	خبال	خیال
۳۷	۳	آنکہ	آنگہ
۳۸	۱۹	عذرتر	قذرتر
۳۹	۸	نرسید	نرسیده
〃	۱	یرشده	پرشده
〃	۱۲	فرمد	فرید
〃	۱۸	آشنا سید	آشنا سیده
۳۹	۲	بعبوق	بعیوق
〃	۱۲	عنی	اغتنی
۴۰	۱۶	طغنال	طغیان
〃	۹	وحکار	و انکار
۴۱	۲	کہ بقا	کہ بقاے
۴۲	۱۴	پلوید	پلوید
〃	۱۹	یاری	یاری
۴۳	۱۳	بوده اند	بوده اند
۴۴	۶	ی	و نی
〃	۷	اعسار حق	انعبار حق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۱۷	فروشم	فروشیم
۴۸	۱	دین	این
۴۹	۱۳	بخدای عدا	بخدای خدا
〃	۱۴	شراب	شراب
۵۰	۳	یجوش	بجوش
〃	〃	پخند	چند
۵۱	۱۳	نوجہ	توجہ
〃	۱۸	آویرنید	آویزید
〃	۱۹	خدست	خدمت
۵۲	۷	خذا	خدا
〃	۸	دل و دمہ	دل و دیده
〃	۱۹	وجعلے	و نجات
۵۴	۱	۵۷	۵۳
〃	۴	جعل	جعل
〃	۵	پیجیده	پیچیده
۵۵	۵	وعصیان	و عصیان
〃	۹	مہجوری	مہجوری

تمام شد

غلط نامہ کتاب ہذا



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر افضلی را که فضل داد مر مهاجران را بر انصار بعلو درجت و سمو مرتبت
و اکرام کرد غریبان را بر شهریاران باجابت دعوت و درجه شهادت و صلوٰة فراوان
و تحیات بے پایان بر رسول مقبول مفخر انبیا و مرسل و هادی احسن سبل
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که سرور مهاجران و مهتر غریبان و رحمت عالمیان
و شفیع مذنبان بود و فرمود اِنَّ الدِّیْنَ بَدَأَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْبیٰ
لِلْغُرَبَاءِ بدین حدیث اشارت فرمود بغربت خود زیرا چه بدایت ایمان از مکه و مکه
مولد و مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است و مکه از تهامه و تهامه
از زمین یمن است و لهذا یقال الکعبة یمانیة و منبع ایمان و حکمت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم بدین اشارت فرمود در دنیا قال علیه السلام الایمان
یمانی والحکمة یمانیة و وی در دنیا یمن بود و قال النبی صلی الله علیه وسلم

كُنْتُ فِي الصِّغَرِ يَتِيمًا وَفِي الْكِبَرِ غَرِيبًا ووی در دنیا غریب بود شهباز روحش از آشیان لامکان و قرب رحمٰن صید شد دام اجسام دلش همی آرا امید فریاد برآورد بالَیتَ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ يَخْلُقْ مُحَمَّدًا کاشکے کہ پروردگار محمد وجود محمد را موجود نکردی و در حبس خانه دنیا نه فرستادی که طاقت کربت غربت و حرقت فرقت ندارم و فرمان حضرت عزت رسید وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ای محمد درماندگی و شکستگی مکن و خاطر عزیز خود را باندیشه مدار که ما ترا برای جدائی نه فرستادیم که از ما دور و مهجور مانی ما نزدیکیم بتو از تو قَالَ اللهُ تَعَالَى وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حَاكِيًا عَنِ اللهِ تَعَالَى عَبْدِي أَنَا أَقْرَبُ إِلَيْكَ مِنْكَ بلکه ترا رحمت عالمیان گردانیدم و برای هدایت جهانیان فرستادیم تا مشتے ضعفا و غربا که از ما مهجور و از وطن خود دور افتاده اند و دلهای ایشان از آتش فرقت سوخته و جگرهای ایشان حرقت کربت پخته و دیده هائی ایشان از غیر ما دوخته گشته بوطن ایشان رهنمائی و از ما نشان ما بازگوئی و کشتگان کوی غربت و بازماندگان منزل حیرت را دستگیری کن دورئی چندروز ترا زیان نه دارد اما وجود شریف تو عالمیان و جهانیان را سود دارد و بر اصحاب کرام و آل عظام او باد میگوید سگ عفور بیچاره نور که ظلمت هستی ناوک اندوه بر جگرش میزند و خدنگ غم بر دلش میرساند و آتش غربت شعله ماتم بر جانش مے افگند غریبی در دلست که غریبان دانند جدائی شعله ایست که دور افتادگان و سوختگان شناسند **فرد**

حکایت شب هجران که باز داند گفت	مگر کسیکه چو سعدی ستاره بشمارد

نور

شد بیس و هزار و نو سی
حضرت شیخ نور الحق
شیخ الشیوخ
والد بن الشیوخ و ...
... حضرت شیخ
خلیفه حضرت ...
علاء الحق ...
[illegible]

مرغ روح پیش از قفس تن در صحرای لامکان پرواز میکرد و در گلستان وصال تماشا میمود ناگاه صید قید دام اجسام گشت در تمنای پریدن و قفس تن شکستن و از دو بند و پیوستن چون مرغ نیم بسمل در طپیدن شد **بیت**

تو خود انصاف بده بلبل جان مشتاق   بی گلستانِ رخت چند طپد در قفسی
همچو مرغی نیم بسمل بر درت   در میانِ خاک و خون پر میزند

آتش احادیث نبوی و قول مصطفوی که در بیان غربت غریبان و وحشت حبس محبوسان فرموده شعلهٔ بر دل فقیر میزد این آتش سبب قطع علائق و توجه سوی رب خلائق گشت و التهاب معانی آن احادیث خاشاک غیر حق از صحرای دل این بیدل سوخت تا غیر نقش الله در دل نقشی نماند **اشعار**

الله بس است عاشقان را   این جمله کتاب فاسقان را
مارا که نقش روی تو بنشست در ضمیر   بعد از تو هیچ نقش نیفتاد در دلپذیر

عزیز من دلی که از یاد و از شوق حق و از محبت حق بردارم بکه سپارم و بچه قرار و آرام گیرم رباعی

تا تو در خاطر منی کس نگذشته دلم   مثل تو کیست در جهان تا ز تو مهر بگسلم
دستی که دوتا ماند ببالین فراقت   گر باز کشم از تو به پهلوی که دارم

بکدام قوت و بچه تقویت کسی دل از خالق بردارد و بس مخلوق بگذارد زهی سخت دلی یقینی از سنگ سخت دلی

کس این کند که دل از یار خویش بردارد   مگر کسیکه دل از سنگ سخت‌تر دارد

هر نشاطی و خرمی و شادی و بیغمی که از یاد مولی نبود آن نشاط اندوه و آن خرمی ماتم و آن شادی غم پندار **فرد**

دلے کز یاد مولیٰ نیست خرم	مبادا ہرگز آن دل خالی از غم

خواستم کہ ازین خمخانہ شراب محبت جرعۂ بکام جان دوستان خود بریزم وشعلۂ آتش طلب بر دل ایشان افروزم چند معانی کہ درین احادیث بدل کباب خود یافتم نہ در کتاب شارحان دیدم ونہ از استادان شنیدم در قلم آرم ونامش **انیس الغربا** نہادم شاید کہ کسے را از مطالعہ این اوراق آتش فراق بیفزاید وجذبۂ حقش برباید وکلید سعادت توفیق بدستش آید وقفل شقاوت غفلت از دلش بکشاید روبحق آرد وپشت بدنیا کند وسر در میدان عشق چون گوی اندازد وپا در رہ طلب مردانہ بنہد از بہر ماسوی اللہ رہد واز شر نفس خود جہد وما التوفیق الا باللہ ؛

روایت کردہ اند از عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما کہ گفت بگرفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر دو کتف من وفرمودند کُن فِی الدُّنیَا کَاَنَّکَ غَرِیبٌ اَوکَاَنَّکَ عَابِرُ سَبِیلٍ وَعُدَّ نَفسَکَ مِن اَصحَابِ القُبُورِ **ترجمہ** یعنی باش در دنیا چنانستی کہ تو غریبی یعنی غریب در شہر دیگران بنیاد ننہد وعمارتی نکند بلکہ مسکن وے بعاریت وملک وی بضرورت بود تو نیز در دنیا غریبی واز وطن اصلی خود جدا افتادۂ در دنیا بنیاد وے منہ وعمارتے مکن مگر مقدار لابدی ؛

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیہِ وَسَلَّمَ اَلَا کُلُّ بِنَاءٍ وَبَالٌ عَلٰی صَاحِبِہٖ اِلَّا مَا لَابُدَّ مِنہُ **ترجمہ** یعنی بدانید وآگاہ باشید ہر بنیادے وعمارتے کہ در دنیا کنند بزہ است بر صاحب او مگر مقدار لابدی وغریب ہمیشہ مترصد ومستعد وصول وطن خود باشد وبزینت وزخارف شہر دیگران دل نبندد

حاشیہ: کُن امر است از کان کون بالضم باشیدن ۱۲ فی الدنیا یعنی در دنیا کانک یعنی چنانکہ تو غریب یعنی غریبی شہر ۱۲ او عابر سبیل یعنی راہ گذر وعد یعنی شمار کن نفسک یعنی خود را من اصحاب یعنی از صاحبان القبور یعنی گورہا ۱۲ لابدی یعنی ضروری ۱۲

وبدان قرار وآرام نگیرد تو نیز در دنیا غریبی مترصد و مستعد وصول وطن اصلی خود باش و بزینت و زخارف دنیا دل مبند و بدان قرار و آرام مگیر مصرعه غافل منشین نه وقت بازیست ؎ و دل غریب برائے وصول وطن خود همواره متعلق و متعطش رحلت و مسافرت بود تا از کربت غربت نجات یابد تو نیز دل خود را برائے دیدار کردگار متعلق و متعطش مرگ دار

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم مَنْ اَحَبَّ لقاءَ اللهِ احب اللهُ لقائهُ مراد از لقاء الله مرگ است قال النبی علیه السلام الموت جسرٌ یوصل الحبیب الی الحبیب **ترجمه** یعنی مرگ پلے است که میرساند دوست را بسوی دوست و غریب در حصول غرض در ترجیح خود مسارعت و مبادرت نماید تا باهل خود بی نوا و تهیدست نه پیوندد و تو نیز در معرفت وحدانیت و اعمال صالحه مسارعت و مبادرت نمائی تا فردائے قیامت بحضرت معبود تهیدست و خائب و خاسر نه پیوندی و غریب از کربت و غربت و حرقت فرقت احباب وطن خود مدام در ماتم و اندوه بیقرار و بے آرام بود تو نیز از کربت غربت و حرقت فرقت محبوب و وطن خود در ماتم و اندوه باش و دل برین نظم بخراش **رباعی**

گر دولت و بخت یار بودے مارا
در مسکن خود قرار بودے مارا
گر چشم بد زمانه برمانه زدی
در شهر کسان چه کار بودے مارا

من برای مصلحت در حبس دنیا مانده ام من از کجا حبس از کجا مال کرا دزدیده ام و غریب دائم شکسته دل و حزین مسکین بے تسکین مے بود تو نیز در دنیا شکسته دل و حزین بے تسکین باش و بسر در و غرور دنیا فانی مسرور و مغرور مشو فرد

در عشق دلے شکستہ باید — از طاعت خشک ہیچ نیاید

غریبے را شعلہ آتش فرقت و سوز کربت غربت وقت صبح و شام ہزار چند افروزد و جگرش بنار اشتیاق اہل وطن بسوزد و شربت زہر غریبی در کام جان وے ریزد و در شہر دلش ہزاران درد جان گداز انگیزد

رباعی

زہر است بجاے بادہ در جام غریب — زان روے کہ تلخ باشد ایام غریب
ہنگام بہونشا و ساعات درد دل — یا صبح قیامت است یا شام غریب

تو نیز در سوز فرقت حضرت عزت کہ در کتاب مسطور است چند ہزار سال روح در جوار قرب حضرت غفار بود و فیض از فضل حق تعالی مے ربود چنانچہ بزرگے برین اشارت فرمود

بیت

تو آن نورے کہ پیش از صحبت خاک — ولایت داشتی بر بام افلاک

ہمدرین معنی مولانا روم مے فرماید **بیت**

ما بفلک بودہ ایم یار ملک بودہ ایم — باز ہمانجا رویم منزل ما کبریاست

در جمیع ایام خاصۃ وقت صبح و شام ماتم دار و ازین بیت نوحہ گری بر آر و **بیت**

یاد آر از غریبے و رنجورے طبیبے — از ہجر دلفگارے از وصل بی نصیبے

در جدائی و اندوہ غریبی و تنہائی شبہاے زار و از دیدہ اشکہا بار و آہہاے آتشین از سوز جگر برمی آر و بدیدۂ پر آب و دل کباب این نظم بکن تکرار **رباعی**

ہستے شدہ من غمزدہ سودائی — میکشم بار فراق و ستم تنہائی
ہر لحظہ زہر غربت چو شکر می نوشم — از کف ساقی دور فلک مینائی

حدیث قال النبی صلی اللّٰه علیه او کانک عابر سبیل چون غریب در شهری درآمد بحکم ضروری ولابدی بآن شهر و اهل آن شهر الفت و آشنائی شود چون قدم در راه نهد باشتیاق اهل و وطن خود دل ازان شهر و اهل آن شهر بردارد و بکسے نسپارد تو نیز از غربت شهر دنیا قدم در راه آخرت نه و دل بکسے مده **نظم**

هیچ یار مده خاطر و هیچ دیار	که بر و بحر فراخ است آدمی بسیار
ازین درخت چو بلبل بران درخت نشین	بدام گل چه فرو ماندهٔ چو بوتیمار
چو ماکیان بدر خانه چند ازین چینے جو	چرا سفر نکنی چون کبوتر طیار

حدیث قال النبی صلی اللّٰه علیه وسلم سافروا فان الماء اذا وقف نتن در راه گذری راه مسکن و ماوای خود لبسازد و از سیر باز نماند از اثقال و احمال که مانع سیر بود خود را فرد و مجرد گرداند تو نیز در دنیا رهگذری دنیا را مسکن و ماوای خود مساز **رباعی**

دنیا پلیست برگذر از راه آخرت	اهل تمیز خانه نه کردند بر سر پلے
بر پل خانه مساز که این خانه بے تمیز	روزے بود که سیل برد خانه با پلے

و از اثقال و احمال ما سوے اللّٰه فرد و مجرد شو ٭

حدیث قال النبی صلی اللّٰه علیه وسلم سیر و اسبق المفردون

ترجمه یعنی بشتابید در سیر که سابق شدند کسانیکه از غیر حق فرد و مجرد گشته اند

مصرعه سبک برخیز چه جاے انتظار است ٭ و در رهگذرے باشتیاق اهل و وطن که شدت سفر و مشقت حضر اختیار کند تا زود تر با اهل و وطن خود بپیوندد و از تهلکه راه امین گردد تو نیز شدت مجاهدت و مشقت مخالفت نفس اماره باشارت حدیث نبوی و قول مصطفوی صلی اللّٰه علیه وسلم که فرمود اقتلوا نفوسکم بسیوف المجاهدات

والمخالفات واختیار کن شب وروز از سیر آرام وقرار گیر و بیحجر. وابتهال این بیت

یارب تو مده قرار مارا	گر زبی سخ تو قرار داریم

در رهگذر سے از خوف قطاع طریق و دزدان راه همواره حازم وهشیار بود و پاسبانی مطاع خود کند و شب و روز حراسان و ترسان باشد و یکساعت غافل نبود تو نیز حازم وهشیار باش و پاسبانی دل خود کن و در عبادت پاس انفاس کوش تا شیطان نیابد و متاع ایمان و معرفت حق نربايد در عبادت پاس انفاس خلل نکند در رهگذر سے از بیم قطاع طریق و آفات راه شب روی کند و آخر شب بر آید تا از آفات راه نجات یابد و زود بمنزل برسد تو نیز شب روی کن و آخر شب بر آ تا از خوف راه امین گردے و بمقصد رسے۔

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل ترجمه یعنی هر که بترسد شب روی کند و هر که شب روی کند برسد در منزل وفقنا الله و

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم وعد نفسك من اصحاب القبور وهم بدین معنی است قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا ترجمه رسول خدا صلی الله علیه وسلم باش در دنیا مانند غریب و همچو رهگذر سے و انگار نفس خود را از مردگان یعنی مرده را هیچ میلے و حرصے و طمعے و توقعے بدنیا نبود و با هیچکس حسدے و حقدے نباشد تو نیز خود را از مردگان شمار و از میل دنیا و حرص و طمع و توقع از حسد و حقد دل خود را پاک دار و دل درین بیت خواجه نظامی قدس سره السامی بند بیت

بے طمعم از همه سازنده	جز تو نداریم نوازنده

و مردہ را ہیچ مخلوق احتیاجے و افتقارے نبود تو نیز خود را مردہ انکار و ہیچ آفریدہ
رو میار و مردہ را بدنیا ہیچ اختیارے و کارے و تصرفے نبود تو نیز اختیار خود
از میان بردار و کارہائے بخالق خود بسپار **مصرعہ** تو کار بر و گذار خوش باش
و مردہ بعد چشیدن غمرات و سکرات موت بمکاشفات مغائبات میرسد
تو نیز غمرات مجاہدات و سکرات ریاضت بچش تا بمکاشفات مغائبات برسی
و مردہ را چون حواس ظاہر معطل و بستہ شود عالم غیب برو کشاید تو نیز حواس ظاہر
بہ ریاضت ببند تا اسرار غیب بر تو کشاید **فرد**

لب بہ بند و چشم بند و گوش بند گر نہ بینی سر ہا بر ما بخند

این حدیث برائے وحشت و ترغیب است **بدان** کہ مومن باید کہ در دنیا
ہموارہ با وحشت و کراہت از ابنائے دنیا گریزان و از مکر و فریب او لرزان و ترسان
بود و بزینت و زخارف جاہ و منزلت دنیا فریفتہ و مغرور و مسرور نشود و
اوقات عزیز کہ سرمایہ عمر است در طلب دنیا صرف نکند مگر مقدار ضروری و دل برو بندد

دل برین پیرزن عشوہ گر دہر مبند کاین عروسے است کہ در عقد بسی داماد است

عزیز من غریب اگرچہ از قریہ بود چون بشہر عظیم رسد انواع نعمت آن شہر چشد
بواسطہ فرقت اہل و وطن دل او بر آن شہر آرام و قرار نگیرد و آن شہر را زندان خود
انگارد و خاصۃ تو از جوار قرب حضرت کریم در جیفہ و کنیفہ لئیم دنیا غریب و دور و مہجور
افتادہ چرا دنیا را زندان خود نہ پنداری و خلاص از و بعجز و زاری نجوئی کہ مخبر صادق
و طبیب حاذق خبر مے دہد

حدیث الدنیا سجن المؤمن **ترجمہ** یعنی دنیا زندان مومن است

ازانجا کہ مانع مشاہدہ محبوب وحاجز وصول بمطلوب گشتہ است درین حدیث فوائد بسیار است وتنبیہ بیشمار است تنبیہ کرد پیغامبر علیہ السلام کہ دنیا زندان مومن است ہر مومنے کہ نعمت دنیا در دنیا خوشان با فرحت وبہجت بود وان ماتم ہجران دل پریشان وپر درد نہ دارد حق تعالی اورا دوست نہ دارد

آیت قال اللہ تعالے لَا تَفْرَحْ اِنَّ اللّٰہَ لَا یُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ **ترجمہ**

یعنی دنیا چہ جائے راحت است فرحت در دنیا مکن وراحت مگیر کہ از قرب ما دور ومہجور ودر خطر عظیم افتادہ گر فضل کنیم بما رسی والا در راویہ دوزخ فراق ابدی فرومانی در اندوہ ہجران وغم وصال ما باش ودل خود را بدرد وتمنائے قرب ما بخراشش ہر شکرے کہ بے ما خوری صبر پندار وہر شربتے کہ بے یاد ما حشیے زہر انگار وہر دمے کہ بے ما زنی بر خود غرامت وندامت شمار **فرد**

گر آب بے خوردم از کوزہ خیالت را در و دیدم	اگر یکدم زنم بی تو پشیمانم بجان تو

تنبیہ کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ دنیا زندان مومن است اگر زندانی در زندان قصری ویا عمارتی بنیا دنہد وعیشے وعشرتے پیش گیرد مالک زندان را غیرت وخشم آید کہ این را برائے تنبیہ واعتبار در زندان کردہ بودم نہ برائے اقامت عیش وعشرت شیخ عبد اللہ انصاری فرماید دنیا جائے عبرت وعقبی مقام حسرت میان حسرت وعبرت چہ جائے عشرت وتنبیہ کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ دنیا زندان مومن است ومومن دروی محبوس وزنان وفرزند واقارب وعشائر چون حباس چنانچہ محبوس را بحکم لابدی وضروری با حباس الفت وموانست بود مومن نیز با غیر حق بحکم لابدی وضروری نہ مقصودی واختیاری الفت بود کہ محبوب حقیقی

ومقصود فے حق تعالی است درین معنی فرمود

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا خلیلا من دون الله لاتخذت ابا بکر خلیلا ولکن خلیلی الله **ترجمه** پیغامبر فرمود صلی الله علیه وسلم اگر بودے من که گرفتمے دوست غیر حق را هر آئنه گرفتمے ابا بکر صدیق را دوست ولیکن خداے دوست من است **بیت**

باهر که انس گیری ز و سوخته شوی	بنگر که آتش است مصحف نه آتش است

تنبیه کرد حضرت صلی الله علیه وسلم که زندانی علی الدوام در تردد است میان رجاے نجات وخوف هلاک که عاقبت زندانی یا نجات است یا هلاک مومن نیز اینکه در زندان دنیا علی الدوام

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لیس بعد الدنیا الا الجنة او النار **ترجمه** فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بخداے که جان من در قبضه قدرت اوست نیست بعد از دنیا مگر بهشت یا دوزخ جگرهاے عارفان ازین خوف خون و دیدهاے ایشان جیحون و قدهاے ایشان نون گشته **بیت**

جان همه زیرکان عالم ریش است	زان پیک منه که همه را در پیش است

اگر رفتیم با ایمان رستیم گوے سعادت ازان میدان ربودیم والا چون کلوخی مستعمل و سگے جیفه در قعر هاویه افتاده مانده والعیاذ بالله منها **رباعی**

گر شرم کند فرشته از پاکی ما	گه خنده زند دیو زناپاکی ما
ایمان چو سلامت بلب گور بریم	احسنت بدین چستی و چالاکی ما

اللهم انی اسئلک حسن الخاتمة بیان حدیث النوم اخ الموت در بیان وعد نفسک من اصحاب القبور مناسبت دارد از بهر آنکه وعد نفسک من اصحاب القبور ده

معنے موتوا قبل ان تموتوا است ؂

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم النوم اخ الموت **ترجمہ** اخ نظیر را گویند چنانکہ گویند اخوانہا اے نظایرہا فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم خواب نظیر مرگ است یعنی چنانچہ حالت مرگ مبتنی بر حالت حیات است و حشر مبتنی بر حالت موت ؂

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون **ترجمہ** یعنی بزیید ہمچنان بمیرید و چنانچہ بمیرید ہمچنان برانگیختہ شوید و خواب نظیر مرگ است چنانچہ در بیداری باشید ہمچنان در خواب باشید و چنانچہ در خواب باشید ہمچنان از خواب بیدار شوید اگر در حال حیات مستغرق و مشغول ذکر شوق و محبت و عبادت حق باشید ہمبران استغراق و مشغول بمیرید ہمبران استغراق و مشغولی برانگیختہ شوید **فرد**

بیداری کہ مہرت از دل عاشق رود ہرگز	چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد

والعیاذ باللہ اگر در حالت حیات غافل از حق و شاغل از غیر حق باشید وقت مردن ہمچنان غافل و دور و مہجور بمیرید و برخیزید چنانچہ شیخ فریدالدین عطار در کتاب نظم خود نوشتہ است خر بندہ را پیک اجل در رسید و در بستر مرگ کشید و در حالت نزع خر خود را آواز میداد و فریاد مے کرد خر گمشدہ من کہ یافت ہمبران حال جان بداد بہ تناسخ ثابت شدہ است کہ وقت سلطان سکندر روزبہ بود معتبر در سلطان تحصیل مال ہتیاگرہ فرستادہ بود چون بحالی نجورہ رسید پیک اجل در رسید و در سکرات موت افگند در حالت نزع فریاد میکرد

مال ہیچیا کرہ رسیدہ ہمہ را آن حال بود کہ جان از تنش جدا شد خداے داند تا عاقبت بچہ انجامد

رباعی

یکے بوداست زین خیاطمردی	بوقت مرگ سوزن یاد کردے
ہر آن چیزے کہ یکدم شغل داری	بوقت مرگ ای جان یادش آری

مثال این حکایت بسیار در کتاب دیدہ و از عزیزان شنیدہ آنجاکہ کس است حرفے بس است حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خواب را نظیر مرگ گردانید یعنی چنانچہ مردم در حالت حیات مستغرق و مشغول ذکر و شوق و محبت و عبادت باشند ہمچنان در بیداری مستغرق و مشغول ذکر و شوق و محبت و عبادت بود و بخواب ہم بران استغراق و مشغول روند ہم بران از خواب بخیزند تا عبادت پاس انفاس و عبادت نفی خواطر او را دست دہد شیخ بایزید قدس اللہ سرہ العزیز فرمود عبادت فقیر پاس انفاس است یعنی ہر نفسے کہ برمے آرد آن را پاس داری یاد و بے شوق و بے ذکر و بے محبت حق تعالی بر نیارد و مشایخ گفتہ اند عبادۃ الفقیر نفی الخواطر یعنی عبادت فقیر نفی خواطر است یعنی ہر چہ کہ غیر حق تعالے در دل وے بگذرد آن را نفی کند جز ذکر و یاد و شوق و مشغولی حق تعالی در دل چیزے جاے ندہد و ثابت ندارد چنانچہ شیخ فخر الدین عراقی رحمۃ اللہ علیہ مے فرماید رباعی

جز نقش و نگار ہر چہ بینے	از اوج ضمیر پاک بتراشش
باشد کہ بہ بینے اے عراقی	در نقش وجود خویش نقاشش

وبزرگے دیگر مے فرماید نظم

که دار الملک ایمان را مجرد باید از غوغا		عروس چهرهٔ قران نقاب آنگاه بگشاید

واین اصلے کہ گسترانیده شده است حسی است مردم در بیداری در هر خیالے ومشغولی که باشد در خواب همران خیال مشغول باشد وهمران خیال برخیزد چنانچه کودگان وبیرستان چون به بیداری قرآن خواندن وکتاب خواندن همه دل ایشان متمکن گشته است در خواب نیز پنج آیت و ده آیت واز کتاب یک دو ورق میخوانند و عالم مدقق چون به بیداری در بیان علم وحل کتاب مشکلات بود در خواب نیز نکات و دقایق بیان کند و فقیر ربانی چون به بیدارے دقایق معرفت وحقایق وحدانیت بیان کند در خواب نیز از حق گوید و حق راجوید و در عالم شوق و وجد پوید والله اعلم ؞

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم نوم العالم عبادة حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حیات را نظیر مرگ فرموده محتمل معنی آنکه مومن چون بمیرد از حبس بشریت خلاص یابد وحواس ظاهر او معطل ومهمل شود واز کدورت ماسوی الله دل وی مزکی ومصفا گردد وبعالم مغائبات ومکاشفات میرسد تا روحانیان وکرو بیان وملائکه را معاینه میکند وباایشان منتظم میشود همچنان خواب نظیر مرگ است بخواب از قید بشریت واز بند ماسوی الله نجات می یابد وباایشان متکلم ے گردد و مومن چون بمیرد جسد در روح او مومن حقیقی بود نه مجازی وصفت ایمان ومومنے از وزائل نمیشود اگرچه تصدیق و اقرار فی الحال موجود نه همچنین مومن چون بخواب شود مومن حقیقی بود نه مجازی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ترغیب کرد

مومن را باید که در حالت حیات مستغرق و مشغول حق تعالی بود تا همبران حال بمیرد
و همبران حال برخیزد و مومن را باید که در حالت بیداری مستغرق و مشغول حق تعالی
باشد تا همبران حال بخسپد و همبران حال از خواب بیدار شود اگر این حال بر خود نیابد
گو ماتم خود بدارد و خود را در مشغولی و استغراق در آرد نه همچون غافلان بخسپد و همچون غافلان
بمیرد که هرگز روی دل بحق نیاورده و پشت بغیر حق ناکرده و حق را ناشناخته و از غیر باز ناگشته
بعد مردن غسال آید و رویش بسمت قبله آرد و او را بگورستان و منکر و نکیر سپارد
چون دلش از حق بیگانه بود درین روی گردانیدن بقبله اکنون چه سود درین
معنی شیخ فریدالدین عطار گوید

ابیات

پاک وصفی گفت مستی حیله جوی | مرده را در نزع گردانید روی
پیش ازین آن بی خبر را بر دوام | روی گردانیده بایستی مدام
برگ ریزان شاخ بنشانی چه سود | روی او اکنون بگردانی چه سود
هرکه را این لحظه گردانند روی | او خبیث غیردار زو پاکی مجوی

عزیز من چند روز که حیات باقی است فرصت غنیمت شمار و روی بخدا آر
دل خود را از غیر حق فارغ دار و اوقات عزیز که سرمایه عمر است ضائع
مگذار و هر نفسی که برمی آید در یاد شوق دوست برآر ؛

فرد

خوشوقت آن کسان که شب و روز روز و شب | تسبیح ورد ساخته‌اند دوست دوست

و دل را از اندیشه غیر حق نگاهدار و بکسی و بچیزی روی میار تا گردی مقبول
روزگار نشوی بعالم نامدار و مستغنی باشی از ابنای روزگار

و نباشد ترا ہیچ مخلوق افتقار

حدیث عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله یقول یا ابن ادم تفرغ لعبادتی املاء صدرك غنا واسد فقرك ان لا تفعل ملائت یدك شغلا ولم اسد فقرك **ترجمه** در حدیث قدسے حق تعالی سے فرمایا اے فرزند آدم فارغ دار خود را برلے عبادت من پر کنم دل ترا الغنا یعنی ترا بے نیاز گردانم از خلق و ببرم فقر ترا و اگر فارغ نگردانی خود را برلے عبادت من پر گردانم دست ترا بکار و نبرم از تو فقر ۞

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم تفرغوا من الدنیا ما استطعتم **ترجمه** یعنی فرمود نبی صلی الله علیه وسلم فراغ جوئید و فارغ دارید خود را از هموم و غموم دنیا مادام که توانید شیر نری و شیر مردی باید که هموم و غموم دنیا دون مردار مردانه بیرون آید و دل خود را به خبث نیالاید و گوئے دولت از میدان سعادت برباید هر سستے و نادرستے سقیمے و لئیمے آن را نشاید **رباعی**

هست دنیا خاکدانے کهنه بیرانهٔ	غصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ
هر سنیے ناسزای ترک دنیا کی کند	سرفرازی را رسد دریا دلی مردانهٔ

روایت کرده اند ابن مسعود رضی الله عنهما بدرستے که خفته بود رسول خدای صلی الله علیه وسلم در بوریائے و اثر آن بوریا در وجود آن مبارک پیدا شده بود پس گفت ابن مسعود اگر فرمائی ما را بگسترانیم

و راست کنیم برائے تو نیکوترین از جائے خفتن تو از بستر بوریائے درشت پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مَا لِیْ وَلِلدُّنْیَا وَمَا اَنَا وَالدُّنْیَا اِلَّا کَرَاکِبٍ اِسْتَظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ ثُمَّ تَرَکَهَا وَرَاحَ **ترجمہ** لام در للدنیا بمعنی مع وما در ومالی وما انا والدنیا ما نافیہ است یعنی ما را با دنیا الفتی و محبتی نیست و نیست دنیا را با من الفتے و محبتے تا رغبت کنم ما در دنیا و روا باشد کہ ما استفہامیہ باشد یعنی کدام الفت و محبت است مرا با دنیا تا رغبت کنم بدان و نیست مثل من و مثل دنیا مگر ہمچو سوارے کہ طلب سایہ کند زیر درختی پس قدرے استراحت گیرد و برود و ترک کند درخت را و سایہ ہمانجا چون مقتدے ما و سرور ما با دنیا دنیا الفتی و حبی نکرد ما را شاید کہ دنیا را مالوف و مونس و محبوب خود نسازیم و بمتابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نپردازیم فردا ر قیامت حضرت رسالت را چہ روی نمائیم و این مخالفت را چہ جواب گوئیم کہ فرمان خدا تعالیٰ برین است قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ عبارت در مخالفت حضرت رسالت موجب خسارت و خجالت آخرت است

حدیث عَنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهَا اَنَّهَا قَالَتْ قَالَ لِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ یَا عَائِشَةُ اِنْ اَرَدْتِ اللُّحُوْقَ بِیْ فَلْیَكْفِكِ مِنَ الدُّنْیَا كَزَادِ الرَّاكِبِ وَاِیَّاكِ وَمُجَالَسَةَ الْاَغْنِیَاءِ وَلَا تَسْتَخْلِقِیْ ثَوْبًا حَتّٰی تُرَقِّعِیْهِ **ترجمہ**

روایت کردہ شدہ است از عائشہ رضی اللہ عنہا کہ گفت مرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ای عائشہ اگر خواہی تو کہ بپیوندی فردا ر قیامت بمن پس کم بسندہ کند ترا از دنیا مثل توشہ راکب و بپرہیز از ہمنشینی اغنیا . و نشمار جامہ را کہنہ تا پیوند کنی

آنچہ خواست رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدین حدیث تحریص عائشہ رضی اللہ عنہا بر ترک دنیا و اختیار قناعت ؛

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِقْتَرَبَتِ السَّاعَۃُ وَلَا یَزْدَادُ النَّاسُ عَلَی الدُّنْیَا اِلَّا حِرْصًا وَلَا یَزْدَادُ مِنْھُمْ اِلَّا بُعْدًا **ترجمہ** یعنی فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ قریب شدہ است قیامت و زیادت نمیکند مردمان را مگر حرص بر دنیا و زیادت نمیشود در ایشان مگر دوری از حق تعالی العیاذ باللہ منہا مہجوری سبب ضروری در دوری از خداے تا چند حق ازادی و ہوا پروری و خود پرستی تا کے **بیت**

رہا کن کان خماری تو زمستے	؛	حدیث کودکی و خود پرستے

ناگاہ پیک اجل در رسید و در بستر موت در کشید و از حق تعالی بواسطہ برسید عَبْدِیْ طَھَّرْتَ مَنْظَرَ الْخَلْقِ سِنِیْنَ ھَلْ طَھَّرْتَ مَنْظَرِیْ سَاعَۃً فِیْمَ اَفْنَیْتَ عُمْرَکَ **ترجمہ** بندۂ من پاک داشتی ظاہر خود را کہ منظر خلق است سالہا آیا پاک داشتی باطن خود را کہ منظر من است یکساعت از اقذار ہموم و غموم و حرص و محبت دنیا جیفہ و آلوث غیر ما پس درچہ صرف کردی عمر خود درین خطاب چہ گوئی جواب از پیر دستگیر خود این رباعی سماع است **رباعی**

صد گونہ گنہ کرد بہ بازی بازی	؛	ای عمر تبہ کرد بہ بازی بازی
ہم نامہ سیہ کرد بہ بازی بازی	؛	ہم موے سپید کرد کردہ آسان آسان

این نیز دو بیت از پیر دستگیر سماع است **نظم**

چہ آوردی بجا داغ گرے	؛	اگر فردا بپرسند از نیکوئی

مگر در گور خوابے کرد گارے		بغفلت میگذارے روزگارے

عزیزمن حیف عظیم و دریغ جسیم بود که دل خود را که آئینه جمال بیچون و مہبط انوار الٰہی و معدن اسرار نامتناہی چه عرش حق تعالی است بزنگار حب و حرص دنیا جیفه و کنیفه فانی و اشتغال لایعنی و باندیشه زید و بکر میگذرانی و بجیفه دنیا مزبله گردانی

تو دایم دل بدان دارے که گردد آن بنیان		تنت بنیان رہ شد تا در عرش خدا باشد

و آن عرش حق را چون فرش پایمال ہموم و غموم دنیا ردنی و اشتغال لایعنی سازی و بقول حضرت رسالت پناہی صلی الله علیه وسلم نپردازی ؛

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ حَرَمُ اللهِ وَحَرَامٌ عَلٰی حَرَمِ اللهِ اَنْ یَّلِجَ فِیْهِ غَیْرُ اللهِ **ترجمه** صاحب شرع سخنی گوید بگذاف و ہرزه بیفائده نگوید اخبار از شارع او گذار امر است فرمود نبی صلی الله علیه وسلم که دل مومن حرم خدا تعالی است و حرام است بر حرم خداے که در آید در وے غیر خدا تعالی مقصود صاحب شرع ازین اخبار آنست که مومن را شاید و باید که دل بغیر خدای نیالاید و در پاسبانی مهما امکن مبالغت نماید تا غیر حق بر دل ش در نیاید و نقد وقت او نه رباید که دل غافل از حق و شاغل بغیر حق تا کے بمخلوقی نزدیکے و بیگانگی از خالق دوری و بیگانگی و در تیه غفلت سرگردانی تا چند **مصرعه**

وے حدیست آخر آن جفا را — خوش گفت آن مست شراب بقا۔

یعنی حضرت شیخ فرید الدین عطار **ابیات**

عرض ده با خویش نعمتهای دوست		از قدم تا فرق نعمتہاے اوست
در جدالی بس جهد انمت ؤ ؤ		تا بداے گرکه دو افتا د ؤ

تو زنادانی بغیرے مانده باز	حق ترا پرورده در صد عز و ناز

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ كُوْنُوْا فِی الدُّنْیَا اَضْیَافًا وَاتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ بُیُوْتًا وَعَوِّدُوْا قُلُوْبَكُمُ الرِّقَّةَ وَاَكْثِرُوا التَّفَكُّرَ وَالْبُكَاءَ وَلَا تَخْتَلِفْ بِكُمُ الْاَهْوَاءُ **ترجمہ** فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم خطاب مر صحابہ و با مر امت است که باشید در دنیا مهمان یعنی دنیا را مقر و ماوای خود مسازید و دل در دنیا مبندید و بدنیا اسراف و فضولی مکنید که مهمان فضول نباید بلکه ضروری و لابدی اکتفا نمائید و بگیرید مساجد را خانه یعنی مساجد را ملازم گیرید همچو ملازمت خانه و عادت کنید دلها خود را نرمی و بسیاری تفکر کنید یعنی اندیشه بسیار کنید که از کجا آمده اید و بکجا افتاده اند و از که دور و مهجور مانده اید و بکه و بچه مشغول گشته اید و برای چه آفریده شده اید و سرمایهٔ عمر در چه گذرانیده اید و از مقصود چه حاصل کرده اید و از مطلوب چه نشان یافته اید پس درین ماتم بسیار گریه کنید خوش گفت آنکه گفت **فرد**

لا دین و لا دنیا بهیچ کار بماندیم	از نکتهٔ مقصود نشد فهم حدیثے

و در اختلاف نیفگند و سرگردان نگرداند شما را آرزوها شما هیهات هیهات در میدان هوا و شهوت سرگردانی و از خمار شراب غفلت سرگردانی و از هموم و غموم دنیا فانی و از کردار و گفتار لایعنی پریشانی و در تیه حیرت حیرانی و تهی دست زندگانی و از اقوال و افعال خود عدم پشیمانی تا چه خوش میگوید شیخ الوقت شیخ فریدالدین عطار **رباعی**

می ندانی کز که مے مانی تو باز	ای زغفلت غرق در دریاے آز
اشک مے بارید و تو در معصیت	هر دو عالم در لباس تعزیت

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اِنَّ الدُّنْیَا حُلْوَۃٌ خَضِرَۃٌ وَاِنَّ اللّٰہَ مُسْتَخْلِفُکُمْ فِیْہَا فَنَاظِرٌ کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ **ترجمہ** یعنی بدرستیکہ دنیا شیرین و زیبا و دلربا است و خدا تعالی مستخلف شما است یعنی یکی را مے برد و بجای وے دیگرے را می آرد و کس را جاوید در دنیا نمیگذارد پس خدا تعالی ناظر عمل شما است از نیک و بد کہ چگونہ عمل میکنید این حدیث وحشت است بر آن کہ مومن را شاید و باید کہ بلذات و شہوات و زیبائی و دلربائی دنیا رو دن کہ منظر او سراب و مسکن او خراب بود و آخر نابود و وجود آخر معدوم شیرین او چون حنظل تلخ ظاہر او چون ظاہر حنظل زیبا و باطن او چون باطن حنظل زشت ہیچ عاقل ہرگز دل در وے نہ بست و غافل از بند و مکر او نرست فریفتہ و مغرور نشود و آنرا ماوی و مسکن خود نسازد و بزیبائی و دلربائی وی نہ پردازد

فرد

چون درین زندان بے نوا نشست	خویشتن را باز کش از ہر چہ ہست

بزرگے دیگر فرماید **رباعی**

دنیا چو رباط ما در و رہگذرے	زنہار درو رنج فراوان نبرے
تو مرد مسافری و دنیا چو رباط	بگذار رباط چون تو مرد سفرے

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ لِیَکُنْ بَلَاغُ اَحَدِکُمْ مِنَ الدُّنْیَا زَادَ الرَّاکِبِ **ترجمہ** فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو باشد کفایت لابدی در فتراک او نزدیکی از شما از دنیا ہمچون توشہ سوار یعنی چنانچہ سوار رہگذری بمقدار کفایت ولابدی در فتراک آویزد و از فضولی و غیر لابدی پرہیزد شما نیز در دنیا بمقدار ضروری ولابدی اکتفا کنید کہ در سفر بد در صدد رحلت رہگذرید از فضولی و غیر لابدی احتراز

تا سبب خود را گرانبار نسازد ✤

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَجَا الْمُخَفِّفُوْنَ وَھَلَکَ الْمُثَقَّلُوْنَ **ترجمہ** یعنی نجات یافتند سبک باران و ہلاک شدند گران باران

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ حَاکِیًا عَنِ اللّٰہِ تَعَالٰی یَا ابْنَ اٰدَمَ عِنْدَکَ مَا یَکْفِیْکَ وَتَطْلُبُ مَا یُطْغِیْکَ **ترجمہ** فرمود نبی صلی اللہ علیہ وسلم حکایت از اللہ تعالی کہ فرمود اللہ تعالی ای فرزند آدم نزدیک تو مقداری است کہ کفایت کند ترا و تو طلب میکنی مقدارے کہ در بیقراری و عصیان آرد ترا ✤

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم طوبی لمن یرزق کفافاً و یقنعہ اللہ بما اتاہ **ترجمہ** فرمود صلی اللہ علیہ وسلم خوشی مرکسے را کہ رزق داده شود او را مقدار کفایت و قناعت دہد خدا تعالی از آنچیزے کہ داد او را عزیزمن اگر لذت عزت و قناعت بچشی ہر آئینہ بدانی چہ داده کہ بطمع سر سلاطین فرو نیاری و دنیا را بہ جوے نشماری **فرد**

اگر از خوان گدایان نوالہ بچشی	بحبہ نشماری ہزار ملک سلطان را

بزرگے دیگر فرماید **بیت**

گنج آزادگی و کنج قناعت ملکیست	کہ بشمشیر میسر نشود سلطان را

مراد از خوان گدایان قناعت است یا عالی ہمتی درویشان **فرد**

آنجا کہ قبول آمد درویشی سلیمان را	یک حبہ نمی ارزد صد ملک سلیمانی

قناعت آن نیست کہ بنان پاره یا بستر عورت یا بلنگوتہ اکتفا کنی بلکہ قناعت نیست

که بذکر و فکر و شوق و محبت حق تعالی اکتفا کنی و بکونین التفات نکنی و قدم بر اتباع حضرت پناهی صلی الله علیه وسلم زنی -

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اَلدُّنْیَا لَکُمْ وَالْعُقْبٰی لَکُمْ وَالْمَوْلٰی لِیْ

ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه وسلم که دنیا برای شما است و عقبی برای شما و مولی برای من است ترجم

گر رشک و حسد برے پرویرا	کین رشک بدست انبیا را
اے خلق حدیث او میگو ئیا	باقی همه شاهدان شما را

قال الله تعالی وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا **ترجمه** حق تعالی فرمود ای محمد نام پروردگار خود یاد کن و انقطاع کن از غیر خدا سولے خدا انقطاعی که هرگز التفات بدنیا نکنی و نظر میل بکونین نکنی رسول خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ **ترجمه** یعنی من روی از غیر حق تعالی گردانیدم بخالق زمین و آسمان روے آوردم مسلمان شدم نیستم من از آن کسان که در بندگی و محبت و طلب خدائے غیرے را شریک گردانم حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقتدا مومنان امری که بدبود آن امر بر مومنان ست و اتباع افعال اقوال او بقوله تعالی فَاتَّبِعُوْنِیْ بر مومنان لازم است مگر بدلیل خصوص غیر لازم پس مومن را نشاید و باید قضیة للاتباع التفات بدنیا نکند و را لعقبی نبود اکتفا نکند مگر بمولی ... بمولی و محبت و شوق مولی در موے والعاقبت

کفر کافر را و دین دیندار را	ذره دردت دلے عطار را

مناجات این خاکسار بسیار گفتار اندک کردار الٰهی کفانی من نعیم الدنیا

ذکرک ومحبتک وشوقک وکفانی من نعیم الاخرة لقاءک ورضاءک
مشایخ گفته اند الفقیر لا یلتفت الی الدنیا ولا یرضی بالعقبی ولا یکتفی الا
الا بالمولی ترجمہ یعنی درویش التفات نکند بدنیا زیراچه دنیا دنی وخسیس
خانہ جیفہ وکنیفہ است وراضی نبود بعقبی زیراچه غیر مقصود وغیر معبود وعطاے
معبود است پرسیدند شیخ شبلیؒ را از معنی این حدیث

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر اهل الجنة البلهاء
جواب داد چرا ابلہ نباشد کہ منعم ومعطی را گذاشتہ بہ نعمت وعطا اکتفا کنند وبسندہ نکنند
مگر بمولی زیراچه او مقصود ومطلوب ومعبود است خوش گفت آنکہ گفت رباعی

گر دنیا وآخرت بہا ر ند	کاین هر دو بگیر ودوست بگذار
ما یوسف خود نمی فروشیم	تو سیم سیاہ خود نگہدار

بخداے خداے درویش الرش بقوت لا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم وبتقویت
شوق ومحبت حق تعالی اگر گشتہ نظر بہمت لبسوی شہ انداز دود در زمرہ صادقان کا لو
ومدعی بود

بیت

قومے کہ ہر دو کون بیکجو نمے خرند	ایشان دم از محبت دنیا کجا زنند

دانی نشان آن قوم چیست ومردان قوم کیست هر چیزے را نشانے ظاهر وبرهانے
باهر هر کہ را آن نشان وبرهان نبود کاذب ومدعی بود کہ مجرد دعوی بی دلیل مقبول ومحمود
نیست

مثنوے

دعوی کردی بما دلیلت باید	مهر موسئے وشوق خلیلت باید
گر صحبت آن یار خلیلت باید	مال وتن وجسد سبیلت باید

نشان اول آنست که همواره در دنیا مضطر و متحیر با دیدهٔ پر آب و دل خراب در اضطراب
بود و از دنیا بهزار حیله و چاره خلاص خود جوید و از سوز جگر این بیت گوید **بیت**

نه جان را بجز تمنا دلکشاے	نه دل را بجز تحیر پاے بندے

و بدرد دل و ماتم روزگار این بیت همیکند تکرار **فرد**

نه دست آنکه پردهٔ افلاک بردرم	نه پاے آنکه از کرهٔ خاک بگذرم

نشان دیگر آنکه در کونین بغیر دوست آرام و قرار نگیرد و در هردو جهان بگوشهٔ چشم ننگرد
و جان و مال و عزت و جاه در راه طلب دوست در بازد و بغیر حق بچیزے نه پردازد
و این بیت بزبان حال ورد خود سازد **فرد**

چون وصل تو نیست ما فقیریم	گر هردو جهان دهند مارا

و از خودی خود رسته و از میل کونین مردانه جسته و بند ماسوی الله گسسته و انوار الهی
بر دلش تافته و از صفت بشریت فنا شده و موصوف بصفت امیر المومنین ابو بکر صدیق رض
گشته که رسول مقبول در حق او فرمود

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من اراد ان ینظر الی میت یمشی علی
وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافة **ترجمه** یعنی هر که خواهد که بنگرد مرده را که میگردد
بر روے زمین پس گو بنگرد سوی ابابکر صدیق رضی الله عنه دیگر آنکه بحکم مخبر صادق و مبلغ
واثق دنیا را زندان و قحط سال و شدت عیش خود پندارد و آنرا مقر و مسکن خود نداند
و بزینت و زخارف او التفات نکند و مونس و مالوف خود نسازد و همواره از و منکر
بود و بسرور و غرور او مسرور و مغرور نشود و مفارقت دنیا سبب نجات از زندان و
خلاص از قحط سال و شدت عیش خود شمارد

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَسَنَتُہٗ فَاِذَا فَارَقَ الدُّنْیَا فَارَقَ السِّجْنَ **ترجمہ** نبی فرمود صلی اللہ علیہ وسلم دنیا زندان مومن و قحط سال وست پس چون جدا شود از دنیا جدا باشد از زندان و قحط سال و شدت عیش را تنبیہ: وصلی اللہ علیہ وسلم بدین حدیث مومن را باید کہ ہموارہ در دنیا باکراہت و وحشت و از ابنا دنیا منفر و محترز باشد

ابیات

دنیا آن قدر ندارد کہ برو رشک برند	یا وجود عدمش را غم بیہودہ خورند
نظر آن را کہ نکردند برین مشتی خاک	الحق انصاف توان داد کہ صاحب نظرانند
عارفان ہر چہ بقائے و وفائے نکنند	گر ہمہ ملک جہان است بہیچش نخرند
این سرائی است کہ البتہ خلل خواہد شد	خنک آن قوم کہ در بند سرای دگرند

مومن غریب مہجور از وطن محبوب خود جدا افتادہ و دور حق تعالی غیور دوست را بدشمن مشغول شدن راضی نہ بیچارہ غریب را از دنیا چارہ نے کہ گفتہ اند کہ دین بدنیا راست نہ آید و در دنیائی دنیا راست نہ آید حق تعالی از کمال غیرت فرماید ؎

حدیث قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ حَاکِیًا عَنِ اللّٰہِ تَعَالٰی مَنْ رَضِیَ عَنْ اَبِدُنْیَاہُ عَجَّلْنَا لَہٗ مُنَاہُ وَاَوْصَلْنَا اِلَیْہِ ھَوَاہُ وَلٰکِنَّ الْفُرْقَۃَ قُصْوَاہُ وَالْجَحِیْمَ مَاْوَاہُ **ترجمہ** حق تعالی میفرماید ہر کہ راضی شود از ما بدنیا یعنی بدنیا اکتفا کند و از طلب جستجوے ما و از غم وصال ماتم ہجران ما باز ماند تعجیل و ہم او را آرزوی او میرسانم بدو شہوت او ولیکن جدا از ما بود نہایت او دوزخ بود جاے او زہے شقاوت ابدی زہی قساوت سرمدی زہے درد بے درمان زہے ماتم ہجران زہی حسرت بی پایان زہی خسارت فراوان کہ از حق تعالی دور و مہجور مانی و بدنیا فانی مغرور و مسرور شوی

آه آه واے ہزار واے نہ امکان گذشتن دنیا نہ سبیل پیوستن بمولیٰ **فرد**

معشوق مسلول ما گرفتار	نہ راہ شدن نہ روے بودن

مادام کہ غریب بوطن ومحبوب خود نرسد درشدت عیش و عذاب گونان گون جود روزہا درخون آشامیدن وجگر پارہ بودن وشبہا در طلپیدن واز درد نالیدن باشد **فرد**

بناز خفتہ چہ داند کہ در دست فراق بشب چہ مے گذراند علی الخصوص عجب درکتاب مسطوراست چون جاے بنی آدم در رحم ما در آید خون حیض غذای او میگردد اشارت بران کہ سزای ہجران محبوب خون خوردن وجگر پارہ بودن است تا از وطن خود دور واز محبوب مہجور خواہی ماند بانواع مصائب وشدائد گونان گون مشقت و رنج گرفتار خواہی بود ہر لحظہ جگر خون و دیدہ جیحون خواہد شد **بیت**

خون میشود و باز جگر می بندد	دریاب وصال راکہ ہر روز صبا

آری چون قدر وصال قرب ندانست محبوب در فراقش انداخت وبآتش ہجرانش گداخت وبانواع مصائب تاب داد وبیتاب گردانید تا فریاد برآورد **شعر**

لاجرم در بوتہ ہجران تو گدا ختیم	ما چو قدر وصالت ای جان جہان نشناختیم

غریب محبوس مہجور مدت درشدت زندان دنیا کہ شکر او ہمہ زہر لطف او ہمہ قہر داد او ہمہ بیداد بنیاد او برباد آندوہ او بے پایان درد او بے درمان بود وسبب قطع وصول مطلوب ووجود او موجب مانع لقاے محبوب عاقل زمکر وخدع وی در طشت خون وغافل ازان شدہ زبون جگر ہا ازو کباب ودیدہا ازو پر آب عاقل از ودر اضطراب غافل در دست وخراب محبوس ومضطر ماندہ این کلمات بزبان راندہ دخلنا الدنیا راھبین و کنا فیہا متحیرین وخرجنا منہا مضطرین

ترجمہ یعنی آمدیم در دنیا بکراہت یعنی از گلستان وصال و از صحرا قرب در قفس و زندان دنیا باکراہ وبہزاران آہ در آمدیم وبہزاران حیرت در زندان دنیا ماندیم کہ نہ حیلہ رستن از زندان و نہ چارہ جستن از خود نہ سبیل پیوستن بدوست و بیرون آمدیم از دنیا باضطرار و بی اختیاری جان را با تن الفت و موانست شدہ و در رگ و پی تن در آمدہ فرشتگان جان را بعین شدت کشند و ان اضطران تلخی و شدائد جان کندن چشند چرا وقت بر آمدن مضطرب باشند ❖

حدیث روی عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ انہ بَکَی عِندَ المَوتِ فَقِیلَ لَہٗ لِمَ تَبکِی فَقَالَ نَعَم لِمَ لَا اَبکِی وَقَد سَمِعتُ عَن رَسُولِ اللہِ صَلَّی اللہُ عَلَیہِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ المَوتَ اَشَدُّ مِنَ الطَّعنِ فِی القَلبِ وَاَشَدُّ مِنَ القَطعِ بِالمِنشَارِ وَبَعدَ المَوتِ سَبعُونَ ھَولًا کُلُّ ھَولٍ اَشَدُّ مِنَ المَوتِ سَبعِینَ دَرَجَۃً ترجمہ روایت کردہ شد از ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ بدرستیکہ او گریہ میکرد نزدیک مرگ پس پرسیدہ شد کہ چرا گریہ میکنی گفت چرا گریہ نکنم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ ام بدرستیکہ مرگ سخت تر است ازان کہ در دیک انداز ند و بپزند و سخت تر است ازان کہ پارہ پارہ بپزند و بعد از مرگ ہفتاد ہول است ہر ہولے سخت تر است از مرگ ہفتاد بار در کتاب دیدہ ام اگر یک ذرہ از شدائد مرگ بر کوہہا نہند ہمہ کوہہا ناچیز شوند کوہ طاقت نیارد و بیچارہ آدمی خلقت وی برای شدت و مشقت در نج و محنت شدہ نہ برای آسانی تن و راحت قال اللہ تعالی لَقَد خَلَقنَا الاِنسَانَ فِی کَبَدٍ ترجمہ حق تعالی می فرماید با سوگند و تاکید تمام و قد بدرستیکہ ما آفریدیم آدمیان را برای رنج و مشقت نہ برای تن آسانی و راحت بیچارہ آدمی را جز خون خوردن و جگر پالودن چارہ نہ ربا عی

آدمی بہر بے غمے را نیست	پا ے در گل جز آدمی را نیست
اے دل مرو بباغ بکنجے قرار گیر	بگذار ہر چہ ہست سر زلف یار گیر

چون بعد موت چشیدن شدائد سکرات و غمرات مرگ از زندان دنیا با صد ہزار وحشت و حسرت و ندامت و کراہیت بیرون آید در قفس تنگ و تاریک گور در آید که آن مسکن کرمان و کژدمان و ماران بود نه آنجا آفتاب و ماہتاب نه چراغی افروخته نه روشنائی نمودار شود در سوال منکر و نکیر و ضغطهٔ قبر مبتلا و متحیر در عذاب ماند یا روزنے از روزنہاے بہشت یا گوے از گوہاے دوزخ بود ؛

حدیث عَنْ مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ اَنَّهٗ قَالَ مَكْتُوْبٌ فِي التَّوْرٰىةِ مَا مِنْ يَوْمٍ اِلَّا وَالْقَبْرُ يُنَادِيْ اَنَا بَيْتُ الدُّوْدِ اَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ اَنَا بَيْتُ الْحَسْرَةِ اَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ اَنَا بَيْتُ التُّرَابِ اَنَا بَيْتُ مَنْ دَخَلَ فِيَّ لَا يَخْرُجُ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَنَا بَيْتٌ مَا طَلَعَتْ فِيَّ الشَّمْسُ وَلَا قَمَرٌ **ترجمه** روایت کرده شده از مقاتل بن سلیمان بدرستی که او گفت نبشته شده است در توریت نیست از روزی مگر آنکه قبر ندا کند که من خانهٔ کرمانم من خانهٔ تاریکیم و من خانهٔ حسرتم من خانهٔ وحشتیم و من خانهٔ خاکم و من خانه ام که در آید در من بیرون نه آید از من تا روز قیامت من خانه ام که بر نیامده است بمن آفتابے و نه ماہتابے

حدیث رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا اَنَّهٗ قَالَ لَيْسَ مِنْ مَيِّتٍ اِلَّا نَادَتْهُ حُفْرَتُهٗ اَنَا بَيْتُ الظُّلْمَةِ وَالْوَحْدَةِ وَالْاِنْفِرَادِ فَاِنْ كُنْتَ مُطِيْعًا فِيْ حَيٰوتِكَ فَاَنَا عَلَيْكَ الرَّحْمَةُ وَاِنْ كُنْتَ عَاصِيًا فَاَنَا عَلَيْكَ النِّقْمَةُ اَنَا بَيْتُ الَّذِيْ مَنْ دَخَلَنِيْ مُطِيْعًا خَرَجَ مِنِّيْ مَسْرُوْرًا وَمَنْ دَخَلَنِيْ عَاصِيًا خَرَجَ مِنِّيْ مَثْبُوْرًا **ترجمه** روایت کرده اند از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما نیست از مرده که بمیرد آنکه ندا کند او را

قبر او که من خانهٔ تاریکم و من خانهٔ تنهائی ایم و من خانهٔ انفرادم پس اگر متواضع و مطیع بودی در صورت خویش پس من بر تو رحمتم و اگر عاصی بودی پس من بر تو عذابم من خانه ام که هر که در آید در من مطیع بیرون آید از من شادان و خوشان و هر که در آید در من عاصی بیرون آید از من دوزخی چون صور دمد همه پیغامبران از هیبت و وحشت نفسی نفسی گویند مگر محمد مصطفے صلے اللہ علیه وسلم اُمتی اُمتی گوید جاے که پیغامبران معصومان هیبت و دهشت خورند تا گناهگاران بیچارگان مفلسان بی مایه و بی پیرایه را چه زهره و چه حال خواهد بود رباعی

در آندم که از عمل پرسند قول	اولوالعزم را تن بلرزد ز هول
بجاے که دهشت خورند انبیا	تو عذرے گنه را چه داری بیا

تا از شدت و هیبت حشر و شدائد گرمی که در کتاب مسطور است از گرمی حشر بعضے در خوی خود تا شتالنگ غرق باشد و بعضے تا آرنج و بعضے تا ناف و بعضے تا کمر بعضے تا بسینه و بعضے تا لب از لب مومن را نگذارد و از برکت کلمهٔ طیبه که گفته اند و مصائب دیگر از حساب و پلصراط و سوال و وزن اعمال و قراءه کتاب و هیبت ندا. فریق فی الجنة و فریق فی النار این شدائد و مصائب بر جان ماست و ما از غایت شقاوت و غفلت بسر و رونغرور دنیار فانی مسرور و مغرور بغیر حق شاغل و از تمام این مصائب بیخبر و غافل خوشش گفت آنکه گفت فرد

شرط نبود که صاحب ماتم	بے خبر باشد از مصیبت خویش

اینهمه نوائب و مصائب نتیجه مرتب و سزاے جدائی هست که اگر از وطن و محبوب خود دور و مهجور نے افتادیم بدین شدائد و مصائب مبتلا و سزاوار نمی شدیم فرد

تا کلاه نوک تو ای جان بتاج سفرم فارغ البال نیم تیر بلا را تخمیرم

باز آمدیم بران دو بیت که بالا نوشته شده است **رباعی**

گر دولت و بخت یار بودی ما را	در مسکن خود قرار بودی ما را
گر چشم بدی زمانه بریانه زدی	در شهر کسان چه کار بودی ما را

چون ازین فرقت با حرقت و غربت با کربت بفیض فضل حضرت عزت بوطن خود پیوندیم و بلقاء محبوب برسیم و از مصائب و نوائب بکرم خالق عجائب و غرائب نجات یابیم آنگاه بگوئیم الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن عزیز من هرچند نصوص و دلائل ثابت است که نجات بعمل نیست مگر بفضل و عنایت حق تعالیٰ

حدیث قال علیه السلام لا ینجی احدکم عمله قیل وما انت وقال ما انا الا ان یتفضل الی گفته اند عنایت را بعمل نفروشند **بیت**

خلقی چو من اندر طلبش رقص کنانند	تا دوست کرا خواهد میلش بکه باشد

اما عمل حد نیست بلکه بنصوص قواطع و براهین لوامع عمل فرض است

آیت قال الله تعالیٰ فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا

حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم الا وقد کتب مقعده فی النار ومقعده فی الجنة قالوا یا رسول الله افلا نتوکل علی کتابنا وندع العمل قال اعملوا فکل میسر لما خلق له **ترجمه** پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم نیست از شما کسی که آن که نوشته شده است جای او در دوزخ و جای وی در بهشت پس گفتند یاران رسول خدای پس چرا اعتماد نکنیم بران نوشته و ترک نیاریم عمل یعنی اگر جای او دوزخ است

آنکه عمل صالح و حسنات مرا نماید و نمی‌دهد و اگر جای ما بهشت است پس معاصی و بلا
ما را زیان ندارد فرمود عمل بکنید و دست از عمل باز مدارید پس هر یکی را آسان کرده
کرده میشود برای چیزی را که آفریده شده است و بر او عمل اهل بهشت آسان کرده
شود و کسیکه برای دوزخ آفریده شده است او را عمل اهل دوزخ آسان میسر شود

آیت قال الله تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدًی **ترجمہ**
یعنی چه پندارند مردمان که ترک آورده شوند ایشان مهمل و معطل بلکه ایشان را بامر
و نهی مبتلا کنیم و اگر بامر آتی شوند و از نهی اجتناب نمایند به بهشت در آریم و الا بهاویه
دوزخ سپاریم بر این وصول اشد و قواعد ممهد معلوم شد که عمل بایدی عمل کار راست
نایدرود و قبول امر مبطن است مشک را نشاید اوقات عزیز فرصت و غنیمت شمار
سرمایه عمر هر لحظه شرف زوال پیک اجل ناگاه و بغتةً رسد و کار از دست رود و امکان
تدارک نبود در مصابیح مسطور است حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
روزی بر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گذشت او را دید با مادر خود دیوار گل مال میکرد
فرمود صلی الله علیه وسلم مَا تَصْنَعُ فقال ابن عمر نُطَیِّنُ فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم الامر اسرع مِنْ ذٰلِکَ **ترجمہ** یعنی چه میکنی گفت ابن عمر گل مال میکنیم
دیوار را پس فرمود صلی الله علیه وسلم کار ازین نزدیک تر است یعنی تو در گل کاری
خانه باشی ناگاه پیک اجل در رسد و در گور کشد و کار ناساخته از دنیا روی و حسرت
و ندامت خوری

حدیث قال عبد الله بن عمر رضی الله عنهما اذا امسیت فلا تنتظر الصباح
واذا اصبحت فلا تنتظر المساء وخذ من صحتک لمرضک ومن حیوتک لموتک

ترجمه گفت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما چون شام کنی انتظار مکن بامداد را چون بامداد کنی انتظار مکن
شام را و بگیر از صحت خود برای مرض خود و از حیات خود برای مرگ خود یعنی چون شام کنی
غنیمت دار توشهٔ آخرت بردار برای شام انتظار مکن و چون صبح کنی آن وقت ضائع
مگذار توشهٔ آخرت بردار برای شام مکن انتظار که آن در اهمال است ناگاه پیک اجل
در رسد آن وقت یابی یا نیابی و بگیر از صحت خود برای مرض خود یعنی صحت خود غنیمت
پندار در طاعت و عبادت کاهلی میار که در مرض در مانی و عبادت کردن نتوانی و حیات
خود غنیمت دان و اوقات عزیز ضائع مگردان که بعد موت ندامتها خوری و حسرتها بری
و با صد هزار عجز و زاری گوئی یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله و حسرتا و ندامتا بر
آنچه تقصیر کردم در طاعت و عبادت خدای تعالی و آن حسرت و ندامت سود ندارد
فرمان حق تعالی در رسد الآن وقد عصیت اکنون حسرت و ندامت میخوری در ایام
عصیان ورزیدی و در طاعت و عبادت ما تقصیر کردی بدترین ندامت این ندامت
است و زشت ترین معذرت این معذرت است ۰

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم شر الندامة یوم القیامة و شر المعذرة
حین یحضر الموت ۰

بیت

نصیحت همین است جان برادر	که اوقات ضائع مکن تا توانی

عزیز من اعتال و اهمال در کار دین و توشه آخرت جائز مدار که حوادث موانعات
در عبادت و طاعت و آفات معترضات کثیر الوقوع است سر در گریبان تامل در آر
و دست ندامت امن محل اه زبان مدار که تا فردای پای از تنه نرود و خجالت و ندامت حاصل نشود

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ما ینتظر احدکم من الدنیا الا مرضا مفسدا او ہرما مفندا او موتا مجہزا **ترجمہ** پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم انتظار نمیکند یکی از شما از دنیا مگر مرضے و مفسدے را کہ در اعضا رفنا و انگیزد و ازان در عبادت و طاعت کاہلی و خلل خیزد یا پیرے را کہ بی ضبطی آرد و در عبادت سست و ناتوان گرداند مثنوے از پیر دستگیر خود سماع است **رباعی**

نکردی در جوانی کار بارے	بہ پیری کے توانی کرد کارے
بغفلت میگذاری روزگارے	نگر در گور خوابے کرد گارے
اگر خواہے خلاصی از اسیری	بکن ہم در جوانی کار پیرے
جوانی کو بود بر طرز پیران	از و گردد دل ابلیس ہیران

انتظار میکند یکی از شما مرگے را کہ ناگاہ بی آگاہ بغتۃً آید و ترا کار نا ساختہ از دنیا بربایدد سرمایۂ عمر برباد دہد آتش شہوت بآب ریاضت فرو نشان خاک بر سر ہوای نفس فشان نعمت صحت و فراغ غنیمت دان خود را زیان زدہ مگردان تا پشیمان نشوی و پریشان نگردی

حدیث قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعمتان مغبون فیہما الکثیر من الناس الصحۃ والفراغ **ترجمہ** فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دو نعمت است کہ خدا تعالی بر بندگان خود دادہ است و زیان میخورند در آن دو نعمت بسیارے از مردمان یعنی صحت و فراغ از خواب غفلت بیدار شو و بکار شو و از پیر دستگیر خود سماع است

مثنوے

بر سر کارے چرا خفتہ	کار چنان کن کہ پذیرفتہ
کار کن کار بگذر از گفتار	کاندرین راہ کار دارد کار

بغتۃً یعنی دفعۃ و ناگہان

بی رنج کسے را گنج میسر نشد بخار کسی را گل دست نداد بی مشقت کسی راحت نیافت

حدیث قال علیه الصلوة والسلام حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات **ترجمه** فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گرد گرفته شده است بهشت بمکاره و مشقت و ریاضت و گرد گرفته شده است دوزخ بشهوت ولذت و راحت یعنی به بهشت بریاضت و مشقت و جان کندن برسی و بدوزخ بشهوت ولذت و راحت پیوندی درین معنی از پیر دستگیر خود سماع است **رباعی**

از کف این خاک بافسون گرے	چاره آن ساز که جان چون بری
مرغ نی بر نتوانے پرید	تا نکنی جان نتوانے رسید

جان کندن آنست که بعد از تصحیح توبه و ارادت بشیخ مرشد کامل بشدت ریاضت صیام نهار و قیام لیل و قلت طعام و منام و کلام و کثرت نوافل و نماز معکوس و صوم طے و بسیاری تلاوت قرآن و مداومت ذکر لا إله الا الله و بمشقت و مجاهدات تزکیه و تبدیل اوصاف ذمیمه باوصاف حمیده و اوصاف بهیمی باوصاف ملکی نفس اماره را مزکی گرداند بعد آن بتصفیه و تخلیه و تجلیه دل مشغول شود تصفیه آنست که آئینه دل از زنگار هموم و غموم دنیاوی و میل بدو و از حرص و حب او و از اندیشه لایعنی مصفا و منقا آرد و تخلیه آنست که دل را از غوغاء غیر حق و از اندیشه ماسوا الله اگر خسته بود خالی دارد و پاسبانی کند یعنی غیر اندیشه حق چیزے را بدل راه ندهد اگر چیزے در دل بگذرد بنفی خاطر آن را منفی گرداند **بیت**

چو داری موئے چون قل هو الله	خطے در کش بگرد ماسوے الله

تجلیه آنست که بانوار ذکر و شوق محبت و اسرار انوار مشاهده پروردگار که پیغامبر فرمود

صلی اللہ علیہ وسلم وَاعْبُدْ رَبَّكَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ دل ترا منور و متجلی گرداند عزیز من
دل پاک خود را از ہموم و غموم و حب و حرص دنیا دنی تا پاک پاک کدار لوح دل از نقوش غیر حق
بشوو در صفحۂ دل نقش اللہ کالنقش فی الحجر بکار رو بدیدہ دل بنظر خیال و آن نظر ممکن
شاید از ہموم غموم دنیا فانی و اندیشہ لا یعنی و خطرات غیر ربانی نجات یابی و از تفرقہ
بگذری بجمع رسی و بعبادت پاس انفاس دست یابی مصرعہ اللہ بس است عاشقان را
یعنی نقش اللہ بس است برای محو نقوش غیر اللہ را بزرگے میفرماید مثنوی

نقش زیبا بتو آورد مرا بر در تو	فارغم کرد ز نقش در و دیوار مرا
گر تو ام یار شوی من نکنم یار دگر	گوشۂ گیرم و در گوشہ نہم کار دگر

یعنی کہ باقذار و انجاس ملوث بود سجدہ حق را نشاید پس دلی کہ باقذار و انجاس حرص
و حب و ہموم و غموم دنیا دنی جیفہ و کنیفہ ملوث بود چگونہ محبت و شوق و معرفت و انوار
مشاہدہ و اسرار حق تعالی را شاید و از شوق لقاے و محبت و معرفت و انوار مشاہدہ
حق تعالی دران دل چگونہ فرود آید و دریچہ دل بر کسے کشاید و اسرار الہی و رموز نامتناہی
بروی کی رو نماید مولانا روم فرماید **بیت**

من بر دریچۂ دل بس گوش جان نہادم	چندان سخن شنیدم اما دو لب ندیدم

زیرا چہ آن دل بحب و حرص دنیا فانی و اشغال لا یعنی باقوال مشایخ ربانی
کہ مَا شَغَلَكَ عَنِ الْحَقِّ فَهُوَ صَنَمُكَ بتخانہ گشتہ است **بیت**

دل کہ مشغول نیست ربانی	خانۂ دیو را چہ دل خوانی

آیت قال اللہ تعالی يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ
ترجمہ یعنی روز قیامت نفع نکند مال و فرزند مگر کسے کہ بیاید بخدای تعالی با دل سلیم

یعنی سالم از شک و حرص و حب و هوا سے دنیا شیخ عبداللہ انصاری گوید دل سلیم کن و آنکہ بحق تسلیم کن یعنی دل را از شک و شبہ و حرص و حب دنیا فانی و اشغال لایعنی و غیر حق سالم و خالی دار آنگہ بحق بسپار و در دل غیر حق مگذار تا نازل گردد انوار و اسرار کردگار ہر دل کہ با شغال لایعنی و حب و حرص دنیا فانی بود آن دل سقیم و لئیم بود و ہر دل کہ ازین اسقام نجات یافت سلیم و کریم بود

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الا ان فی جسد ابن آدم مضغۃ اذا فسدت فسد جمیع البدن و اذا اصلحت صلح جمیع البدن الا وھی القلب ہر دل کہ از حرص و حب دنیا فانی و اشغال لایعنی مردہ و فاسد شدہ باشد اگر وعظ و نصیحت جملہ قرآن و احادیث و اقوال مشائخ بر وخوانی ہیچ سود ندارد و بیدار نگردد بلکہ او را وحشت پدید آید تو مشنید زیرچہ از غایت حب و حرص دنیا فانی و اوصاف مذمومہ آن دل مردہ است

آیت قال اللہ تعالی انک لا تسمع الموتی **ترجمہ** یعنی بدرستیکہ ای محمد نتوانی شنوانیدن مردگان لیکن قابل شنوائی نہ اند و اگر حکایت دنیا و اخبار دنیا و حکایت لایعنی بر ایشان بگوئی بگوش و ہوش و راحت شنوند و لذت گیرند اے جعل را بوی گلاب سبب ہلاک بود و بوی عذرہ و کریہہ موجب حیات و نشاط وی باشد شیخ فریدالدین عطار در اسرار نامہ آوردہ است کناسی در محلت عطاران می گذشت بوی عطریات در دماغ وی کہ رسید بیہوش و در جان کندن شد عطاران گلاب و عطریات در روی او میزدند بیہوش وی ضبط تر میشد حکیمے بر سر وقت او رسید قدری عذرہ نزدیک بینی او داشت فی الحال بہوش آمد و در نشاط شد

شیخ مذکور در منطق الطیر بنظم آورده است دیوانه بود در سیر اند ناگاه که بشهر رسیدے بینی گرفته ماندے گفتند چرا بینی گرفته سبحانی گفتی از گندگی بوی دنیا عزیز من این بوی گندگی در دماغ شهبازی رسد که مرغ جانش از گلستان وصال دوست بوی یافته باشد و از گلزار شوق و محبت حق تعالی نسیمے بمشامش رسیده و لذت شهد معرفت چون زنبور چشیده و صحن دل را از غوغای بتان اغیار چون غبار رفته **فرد**

دل عرش اعظم است مکن خالی از بتان	بیت المقدس است مکن جاے بتگری

نه در دماغ کسیکه همچون جعل خود را بجیفه دنیا پیچیده و از گلزار شوق محبت حق تعالے بوی بدماغش نرسید و از بوی کریهه دنیا پر شده خود دنیا ساخته همت و نهمت بر دنیا گماشته و غم دین از میان برداشته و مرگ و احوال قیامت فراموش کرده عمر بغفلت برباد داده و آتش شهوت برافروخته و آبرو در طلب دنیا ریخته و خاک مذلت بر سر افگنده خوش میگوید آن شهسوار میدان طریقت و آن شهباز گنبد حقیقت و آن مست شرب شوق حضرت عطار یعنی فریدالدین عطار **مثنویات**

در غم دنیا گرفتار آمدے	خاک بر فرقت که مردار آمدے
تشنهٔ مردار دنیا آمدے	لاجرم مهجور معنی آمدے
هر که مشغولست کند از کردگار	بت بود در خاک افگن زینهار
ست دنیا آتشے افروخته	هر زمان خلقے دگر را سوخته
کار دنیا چیست بیکاری همه	چیست بیکارے گرفتاری همه

عزیز من جمله دنیا یک لقمه دان خورده گیر و شراب و بجام عیش و عشرت آشامیده گیر و [illegible] تو دیده گیر و شهوتها را بد و داده گیر و لذت انواع نعمت نعیم

ودولت وعشرت دنیا چشیده گیر وهمه دنیا وفیض تصرف خود آورده گیر قیصر یا و بارگاهها
بعیوق برآورده گیر نه شوی بخاک سپرو گردی طعمه کرمان چه قدر وازشدت گور برآرے
نفیه و درمانی در سوال منکر و نکیر هیچ چیز ترا نگردد دستگیر مگر فضل و کرم قدیر
امام المسلمین قطب الکونین ابو حنیفه کوفی رضی الله عنه فرماید **اشعار**

هب ان النفس قد بلغت مناها	الم تکن المنیة منتهاها
رفیقک سار فاعتبروا اعتبارا	وعمرک طار فانتبه انتباها
صرفنا العمر فی لعب ولهو	فاها ثم آها ثم آها
احب الصالحین ولست منهم	لعل الله یرزقنی صلاحا

هیهات هیهات یک ساعت از خواب غفلت متنبه شو که همه عمر را مهلتی و مدتی معین
یک اجل ناگاه بی آنکه دور آید خام و نیم پخته و نه پخته همه را برباید ایام دیگر دست نیاید
بر عمر اعتماد نشاید فرصت نیابد که الفرصة تمر مر السحاب یعنی فرصت بگذرد و
مگذرد همچو گذشتن ابر الفرصة غنیمة والعجلة غرامة **فرد**

غافل مباش زعاقلی دریاب گر صاحب	شاید که توان یافتن دیگر چنین ایام

در خبر آمده است هر روز که روز برسد ندا برمیکند لوبان بر سے آید یا ابن آدم اغتنمنی
وخذ حظک منی فانی قد لا اعود الی یوم الابد **ترجمه** یعنی ای فرزند
آدم غنیمت دار مرا و بگیر نصیب خود را از من یعنی حسنات و خیرات کسب کن تا
که صد انسوم من زلة باز نگردم بهو جزم گفت آنکه گفت **رباعی**

در وقت نماز همه بر جا است	اسی باید ... کار خود راست
فردا چو جسل عنان بگیر	عذر من و توبه پذیر

هرچه امروز غیر حق دلبند تست فردا پابند تو گردد و نه دستگیر تو شود و نه بند راه نجات تو بود و نه سبب نجات تو شود و هرچه غیر حق امروز جانان تست فردا هلاک جان تست و هرچه امروز غیر حق مونس تست فردا سبب وحشت تست پس پیش از مرگ دل را از همه باید برید و شربت موتوا قبل ان تموتوا باید چشید و پردهٔ غفلت باید درید و به یکبارگی همت سوی حق باید پرید **رباعی**

ای دل ببر از هرچه ترا پیوند است
زیرا چه همه بر جان تو فردا بند است
سوی طلب از عمر که سرمایه عمر است
روزی چند است و کس نداند چند است

ای بیچارهٔ غریب کربت در شدت کربت گرفتار و بیقرار و وصول تو به محبوب سخت دشوار راه خطرناک آفات راه نامحصور مرکب لنگ منزل دور تو محجوب بی نیاز غیور نه امکان بودن بی دوست نه مقدور رسیدن به دوست **فرد**

راه ناایمن است منزل دور
مرکب لنگ یار سخت غیور

اوحی الله تعالی الی داود یا داود بشر المذنبین بانی غفور و انذر الصدیقین بانا غیور **ترجمه** وحی کرد حق تعالی سوی داود پیغامبر صلوة الله علیه ای داود بشارت ده گناهگاران را که من غفورم از بسیاری گناهگاری و تباه کرداری نومید مشوید و دست در فتراک امید مغفرت ما زنید که گمگشتگان منزل عصیان را و پای از ره رفتگان کوی طغیان را آمرزنده هستم و گرفتگان را پذیرنده منم و بترسان صدیقان را که من غیورم از بسیاری صدق و خیرات و حسنات مغرور و فریفته مشوید و بر آن عجب و تکاثر نکنید که نتایج خلقت ماست نه نتایج شماست از عدل ما بترسید که گر فضل من نجات یابید و [illegible]

درمانند ؛ **رباعی**

لطفم نه کنم گنه که همه کرده شود	زهر است بگمان که همه خود شود
گر عدل کنی آبرویم ببری	ور فضل کنی کرده ناکرده شود

مردان دین از درد دین و از کربت غربت و از حرقت فرقت محبوب چه تیغها ریاضت و خنجرهای مخالفت بر تارک نفس اماره خود زده اند وقتی در راه اداء نرسانیده اند و همواره با خود در جنگ و تشنه خون خود بوده اند **بیت**

مردان رهش اگر یکی و اگر صد اند	همه تشنگان خون خود اند

شیخ جنید بغدادی قدس سره فرمود سی و چند سال شیخ عبدالله سری سقطی پهلوی بر زمین نیاورده اند و کسی ندید مگر در وقت موت و از شیخ جنید حکی است که گفت سی سال در خدمت شیخ عبدالله سری سقطی پاسبانی دل کردم یعنی غیر حق تعالی در دل چیزی نگذرانیدم و سی سال نماز عشا و فجر بیک وضو گذاردم در دل من گذشت باشد که بمقامی رسیدم هاتف آواز داد جنید وقت آنست که گوشت زنار تو بتو بازنمایم گفتم گناهان من چیست جواب آمد وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب یعنی هنوز هستی خود می بینی و در فانی نشدی پیر دستگیر بغیر ارشاد فرمود **شعر**

چنان در راه او کن جسم پنهان	که می گردد الف در بسم پنهان

مردی از سلطان بایزید بسطامی درخواست کرد از ریاضتها که در راه حق دیده اید چیزی بازگویید گفت شما طاقت شنیدن آن ندارید اما اندک و سهل ترین که بر نفس خود کرده ام بگویم روزی روزه داشته بودم بر تشنه نفس تشنه شد گفتم یک دوگانه بحضور دل گذارم تا آب دهم یک دوگانه بگذاردم گفتم این دوگانه لایق آنحضرت نبود دوگانه دیگر بگذاردم

گفتم این دوگانه هم دل پسند نیست تا آخر شب یکان دوگانه گذاردم تا صبح آواز بانگ نماز شنیدم گفتم اللهم انی نویت الصوم نیت روزه کردم نفسک با پسر سید خوش میگوید آن مست شراب مشتاق و آن عاشق دیدار می باقی شیخ فخر الدین عراقی نظم

آنانکه گوی عشق ز میدان ربوده اند	بنگر بوقت کار چه چولان نموده اند
خود را چو گوی در خم چوگان فگنده اند	گوی مراد از خم چوگان ربوده اند
کشت امید را ز در چشم آب داده اند	بنگر سرشس از انچه فراوان درووده اند
ور وسع آدمی نبود آنچه کرده اند	ایشان مگر ز طینت انسان نبوده اند

آری چه توان کرد کلاه اقبال بر سر ایشان قبای سعادت در بر ایشان کمر بند دولت در کمر ایشان درست وچست با سان آمده یوسف توفیق ما در چاه وگلیم بخت ما سیاه نصیب ما دوری از راه دور کرده کار رکعت وتکلیف است نمی آید جز آتش بر جگر افگندن وآب بر دیده کردن وخاک بر سر فشاندن وباد پیمودن ماراند بیت

جمالیا بتکلف سپید نتوان کرد	گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

شور بختی را که برای دوری ومهجوری آفریده شده است اگر صد هزار حیله وچاره انگیزد و هر راه پوید بهزار ترانه وبهانه جوید جز سنگ شقاوت از راه بر نخیزد و نتواند که رفتار توفیق آویزد رباعی

دگر چه چاره کنم چون ز بخت یاری نیست	وگرنه هجر تو دانی که اختیاری نیست
هزار چاره بر انگیختم دهان تر	ولی چه سود که دولت بزور وزاری نیست

خوش گفت آن گوینده بیت

گلیم بخت کسی که بافتند سیاه	سپید کردن آن نوعی از محالات است

مردان قصد کعبه کردند براه چاره رفتند هر آینه بکعبه مقصود رسیدند و چهره مطلوب دیدند ما قصد کعبه کردیم و براه حبشش سیر و یم لاجرم در میدان حیرت چون گوی سرگردان و حیران شدیم چون چوگان سر افگنده و خجل و خاسر مانده ایم و موصوف بصفت حیاری و سکاری لا مسلمین و لا نصاری گشتیم چون از شادی وصل محروم چرا ماتم هجران نداریم و دست مصیبت بر سر نه زنیم و پای طرب لنقاطی نکنیم شیخ فریدالدین عطار می فرماید

بیت

چون نداری شادیی از وصل یار	خیز برخود ماتم هجران بدار

حیاری جمع حیران و سکاری جمع سکران یعنی در کار و بار دنیا و در تحصیل دنیا حیران و از شراب و ست دین داده از دست الله مسلمین یعنی کاملا و لا نصاری یعنی حقیقت آن حال خود پرستان و دنیا، دوستان حیاری یعنی حیران ان بهر نجات از زندان دنیا مکار غدار و از شر و مکر نفس اماره بدکردار و برای خلاصی از بشریت که همه سالکان راه و مشتاقان حضرت الله از بند وجود خود در ماتم حیران بوده اند چنانکه شیخ فخرالدین عراقی میفرماید

القصه بجا نم از عراقی	مگذار که زو بماند آثار
تا جمله تو باشی و تو گوئی	او کم کند از میان گفتار

لا مسلمین و لا نصاری یعنی چنانچه دو معبود در شریعت شرک است دو موجود در حقیقت شرک است

بیت

در شهر بگوی با تو باشی با من	کاشفته بود کار ولایت بدو تن

سالکان راه تا در وجود بود خود اند در شرکت و خجالت اند چون از خود خالی شوند مسلم کامل گردند حال سالکان راه و مقربان اله است حیاری حیران در عالم حقیقت

مکاری مست از شراب وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُوْرًا اند لا مسلمین و لا نصاری زیرا چه از خود محو گشته اند و از خلقت خود بیرون آمده اند اسلام و کفر صفت مسلم و کافر است چون ذات فانی شود صفت کجا ماند شیخ شرف الدین پانی پتی درین معنی میفرماید **فرد**

در میکده مستان را دیدم به پریشانی
نی کفر درو پیدا نی بوی مسلمانی

عزیز من لذت آن می و میکده در مذاق جان کسی رسد و قدر آن مستان کسی داند که از مستی شراب حب و حرص دنیا دلی گردد هشیار و از خواب غفلت شود بیدار و از اصنام اغیار حق بود بیزار و بدرد عشق گردد گرفتار باشد مست دیدار کردگار و از هر دو جهان دارد عار **فرد**

اگر مردی برو ترک جهان گیر
جهان بگذار تا گردی جهان گیر

پیر دستگیر این فقیر ارشاد فرمود گر میباشی با خدا میباش و گرنه هرگز در جهان مباش شیخ الاسلام شیخ نصیر الحق والدین محمود خلیفه شیخ عالم نظام الحق والدین فرمود عجب عجب دارم ز خلق که بی خدای چگونه میزیند یعنی بی محبت و شوق و بی استغراق در ذکر و بی انوار مشاهده پروردگار چگونه تواند زیست پس غذای روح ایشان کیست و مونس دل ایشان کیست **فرد**

ای بی تو حرام زندگانی
خود بی تو کدام زندگانی

آنچه در قلم می آید از حال می آید نه از قال که قال بی حال فرد بود و بال قایل گردد پامال

باز و زبان سخنی فروشم
حال دل خویش سے نمایم

بخدای رب العزت پروای غیر نمی دارم و دل بغیر دوست نسپارم و از هر دو جهان بی دوست عار دارم و دل از غیر حق نگاه دارم تا جان در تن دارم ذره

دررو دوست بکونین نظر وچشم وازآتش شهوت دوست جلیشه درچشم وازدریای عشق دوست درخروشم هرلحظه شراب مست می نوشم خوش گفت آنکه گفت **ابیات**

سراندازان چو درخلوت زموج عشق برجوشند	یکی گوهرازان دریا بهفت اقلیم نفروشند
حجاب ماسوی الله را بیک نعره براندازند	چو درمیخانه وحدت شراب بیخودی نوشند
نه در بازیچه دنیا نه در اندیشهٔ عقبی	نه در سودای امروزین نه در اندیشه دوشند
باستغنای حق خود را کند از غیر خود عریان	ولیکن در صف طاعت لباس فقر در پوشند

مستان قدر مستان شوریدگان قدر شوریدگان سوختگان قدر سوختگان عاشقان قدر عاشقان دانند **فرد**

بروای بیخبر که مغروری	عاشقان قدر عاشقان دانند

شیخ فریدالدین عطار مے فرماید **فرد**

دلے کز عشق جانان دردمند است	همون داند که قدر عشق چند است

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یحب اعالی الهمم ویبغض اسافلها **ترجمه** فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بدرستیکه خدا تعالی دوست دارد عالی همتان را ودشمن دارد کم همتان وخسیس همتان را وعالی همتی آنست که خالق بر مخلوق ورازق را بر مرزوق وقادر را بر مقدور وقوی را بر عاجز گزینند نه برعکس ومرغ همت را از کونین بپراند نه بکون وهمانجا مقیم باند ودوست از سر دو عالم افشاند و از کونین خود را مجرد غریب کرداند مشائخ فرموده اند که همت غریب است زیرا که نتواند پیوست بخالق وآرام وقرار نگیرد بمخلوق سبب اشد همت همواره غریب خوش گفت آنکه گفت

خانهٔ خال نیست جان عزیز	کوے عشق است چه طبیه شد

قال المشایخ همة غریبة لانها لاتصل الی الخالق ولا تسکن بالمخلوق فبقیت الهمة غریبة **ترجمه**

فرد مقامی خانهٔ رندان بامت درسی تا ببینی ازگدا ملک سلیمان داشتن ملایم این فرد

عشق کاری خطر است و گوی میدان عشق سر است و در بزم عاشقان جان تحفهٔ محقر است
فرد و مجرد شدن از غیر دوست رای مختصر است کو من باختن نشان دیگر است بیداد و
زندگانی گاو خر است خوش گفت آنکه گفت

رباعی

من با تو همی نرد خطر خواهم باخت　　هر چند همی بری دگر خواهم باخت
تا ظن نبری که مختصر خواهم باخت　　جز عشق تو هر چه هست خواهم باخت

عزیز من نیکو تفحص و تجسس و تامل کن و منصف باش هیچ جا در قرآن و احادیث
و اقوال علما و مشایخ و فصحا و حکما و شعرا ذکر لطافت و ظرافت و ذکر صفا و وفای دنیا
پر جفا رفته است جز قباحت و وقاحت دنیاء دنی و بیوفائی و درد جدائی کسے
از و نشانی داده است هر که بدنیا آمد گریان آمد و هر که ماند حیران ماند و هر که رفت گریان
رفت و همه را آب بر دیده و آتش حیرت و حسرت بر دل و خاک خجالت بر سر و باد
بیحاصلی بر دست و هیچکس در دنیا شادان و خوشان نبود و خوشان و شادان نخواهد بود
مگر شهبازی که پا بر سر دنیا نهاده و دست بدنیا لوده و از درد طلب دوست دمی
نیاسوده و همواره چون زندانی در زندان دنیا در طپیدن بود بجدائی خدا هر چند
که بدیدهٔ یقین درو نگریستم و تامل و تفکر درو کردم جز قباحت و وقاحت او در نظر
معاینه نشد در یک شادی او صد غم منضم و در یک لذت او هزار شدت غم در یک
راحت او صد هزار جراحت در یک نوش او هزار نیش کدام عاقل دل درو بندد
و از ماتم او بگرید و بر و بخندد هیهات هیهات باری بنظر یقین و دیدهٔ دل تفکر بکن
و بنگر در تغیر احوال و خساست افعال او و با خود اندیشه بکن که پیغامبر فرمود
صلی الله علیه وسلم تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً ترجمه

یعنی اندیشه یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال والله اعلم یحتمل اندیشه یکساعت که نجات
از زندان دنیا و رستن از مکر و قید و حرص و حب و میل بدنیا کنی بهتر از عبادت شصت سال است

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة

ترجمه یعنی اندیشه یکساعت بهتر است از عبادت شصت سال والله اعلم
یحتمل اندیشه یکساعت که بهتر نجات از زندان دنیا و رستن از مکر و قید و حرص و حب
و میل بدنیا کنی بهتر از عبادت شصت سال است

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین

ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه وسلم اندیشه یکساعت بهتر است از عبادت جن و انس
والله اعلم یحتمل اندیشه پاک داشتن دل از لذت خطرات دنیا و خیال دنیا و دشمن
داشتن دنیا بهتر از عبادت جن و انس زیرا چه دشمن دوست دشمن خود باشد زیرا چه
دوست دوست دوست باشد پس دشمنگی دنیا علامت دوستی خدا تعالی بود و دوستی
خدای بهتر از عبادت جن و انس بود والله اعلم بالصواب وجه دوم تفکر ساعة
خیر من عبادة سنة والله اعلم بالصواب یحتمل تفکر یکساعة در آلاء و نعماء
خدا تعالی و اندیشه در خلقت زمین و آسمان و هر موجودات و ذرات و در تغیر احوال
و وجود مصنوعات هر یک دلیل قاطع و حجت لامع بر اثبات وجود صانع زمانع است

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم ما رأیت شیئا الا رأیت الله فیه

ترجمه فرمود نبی صلی الله علیه وسلم ندیدم من چیزی را مصنوعات مگر صانع را
در وی دیدم

بیت

اینست کمال مرد در راه یقین — در هر چه نگه کند خدا را بیند

این تفکر بہتر از عبادت یکسال بنابر استحکام دین متفکر بدلائل ظاہرہ براہین باہرہ

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ ستین سنۃ واللہ اعلم بالصواب **ترجمہ** اندیشہ یکساعت درعالم باطن واز خلقت نفس وروح ودل وتغیر صفات واخلاق انواع صفات دریک ذات واندیشہ پاک کردن از خیال واندیشہ جمیع کائنات این تفکر بہتر از عبادت شست سال

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم تفکر ساعۃ خیر من عبادۃ الثقلین واللہ اعلم **محتمل** تفکر یکساعت درمعرفت نفس وروح ودل وتفکر زدودن مصفا آئینہ دل را از زنگار ماسوی اللہ بمصقل نفی خواطر دکلمۂ لا اِلٰہ اِلّا اللہ وظہور اسرار وانوار اللہ این تفکر بہتر از عبادت جن وانس است

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم من عرف نفسہ فقد عرف ربہ زیرا چہ مقصود از ایجاد جن وانس معرفت حق تعالی است بحکم حدیث نبوی وقول مصطفوی درخود تفکر کن وباندیش کہ مقصود از آفریدن توچیست ومحبوب توکیست وبچہ در دنیا آمدی از کجائی وبکجائی بکجا روی وبرای چہ آفریدہ شدی حدیث قدسی است

حدیث قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم حاکیاً عن اللہ تعالی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف **ترجمہ** پیغمبر باید حق تعالی بودم من گنج مخفی پس دوست داشتم کہ شناختہ شوم پس آفریدم خلق راچون مقصود آفریدن خلق شناختن اللہ تعالی است پس حیف عظیم ودریغ جسیم بود کہ شناخت حق تعالی را مہمل ومعطل گذاری ودر شناختن دنیا وابنا دنیا وزید وبکر وعمرو صرف کنی ومقصود ومسقصود گردانی وہمہ عمر باشغال لایعنی گرفتار مانی

بیت

سعدی از عشق بنازد چه کند ملک وجود	حیف باشد که همه عمر بباطل برود

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم سافروا فان الماء اذا وقف نتن عزیز من چون آب بسته در مغاک دنیا گنده مشو و در راه طلب حق باشد چون باد روان و تیز رو باش و از آتش شوق جگر بسوز و دیده دل را از غیر حق بدوز خاک بر سر عالم افشان و دست از همه آفاق برافشان در عشق یگانه باش و از خود و از خلق بیگانه باش دل از درد عشق دوست بخراش خوش گفت آنکه گفت **فرد**

در عشق یگانه باش و از خلق چه باک	معشوقه تراست بر سر عالم خاک

پیر دستگیر این فقیر چند گاه درین بیت رقص کرد **بیت**

رقص وقتی مسلم است ترا	کآستین بر دو عالم افشانی

این خاکسار بسیار گفتار اندک کردار شیخ فریدالدین عطار سالهاست گرد نار **فرد**

من چنان در درد خود درمانده ام	کز همه آفاق دست افشانده ام

تا دست از کونین برنفشانی و آتش بر خاشاک نیفگنی و دل از خود و از خانمان برنکنی و کار با خود برهم و درهم نزنی و شکر لذت دنیا چون زهر قاتل بر خود نگردانی بجدائی نه از هموم و غموم دنیا دنی که الدنیا کلها غموم نجات و از زندگانی راحت نیابی و از شرب وصال دوست جرعه ننوشی و دنیا را و لذت دنیا بر خود تلخ گردانیدن نتوانی که آن سلامت دوستی حق تعالی است در حدیث قدسی حق تعالی فرمود

حدیث یا دنیا مری علی اولیائی ولا تحلولی لهم فتفتنهم **ترجمه** یعنی ای دنیا تلخ شو بر دوستان من و شیرین مشو ایشان را پس در فتنه افگنی

ایشان را ؎ **بیت**

لذت دنیا اگر زہر ست شود	شربت خاصان درگاہش دہند

روزی چند که حیات باقیست و محبوب ساقی است شراب محبت بنوش و آتش شوق بجوش و از درد عشق بخروش شکرانه این درد ہزار جان بفروش **ابیات**

تا نگردی بے نشان از ہر دو کون	کے نشان آن حرم گاہت دہند
روز کے بود دولت زجانان پرورد	شکرانه ہزار جان خدا باید کرد
دسے مردان دین پر درد باید	زمحنت فرق شان پر گرد باید

حدیث قال النبی صلے اللہ علیه وسلم ان للہ ملکا ینادی یا ابناء الاربعین لاتغتروا مع المغترین واحذروا من اللہ حق الحذر یا ابناء الخمسین زرع قد دنا حصاده یا ابناء الستین هلموا الی الحسنات یا ابناء السبعین لا عذر لکم یا بنی الثمانین الرحیل الا یا لیت الخلق لم یخلقوا تفکروا فیما بینهم لو تخلقوا اتتکم الساعة الحذر الحذر الحذر قال ثلث مرات **ترجمه** پیغامبر فرمود صلی اللہ علیه وسلم بدرستی که مر خدا را فرشته است که ندا میکند ای چہل سالگان مغرور مشوید با مغرور شدگان بترسید از خدای حق ترسیدن ای پنجاه سالگان زراعت شما کامل گشت پس نزدیک شد وقت درودن شما ای شصت سالگان شتابید سوی حسنات ای ہفتاد سالگان عذر نماند شما را ای ہشتاد سالگان رفتار راه باشید ای کاشکے آفریده نشدندی خلق یا تفکر کردندی میان خود که بہره چه آفریده شده اند نزدیک آمد شما را قیامت بپرہیزید از اسباب خشم و عذاب خدای بپرہیزید سه بار گفت پیغامبر فرمود صلی اللہ علیه وسلم یعنی درمیان خود تفکر کنید و باندیشید که شما بہر

وبندگی حق تعالی آفریده شده اند از برای شناخت وبندگی دنیا واہل دنیا وپرستیدن ہوای
نفس خود آفریده شدید وبہر کسی وخسی خود را نیالایید وچاپلوسی نمایید که از پیر دستگیر خود سماع
است یعنی از بندگان چون در سوره فاتحه اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ بخوانند
از حق تعالی ندامی آید دروغ گفتی ای بنده من تو بندگی مخلوق کنی وياری از مخلوق خواہی
وبگوی خاصة ترا می پرستم وخاصة از تو یاری میخواہم ترا بر مخلوقی دیگری برگزیدم واز ہمه مخلوقات
عزیز تر اگردانیدم وبرای نفع ہمه اشیا را آفریده ام قال الله تعالیٰ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ لَکُمْ
مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا ط قدر خود بشناس وخود را ذلیل وخوار مگردان درشان تو از خدا تعالیٰ
ندامی آمد یا مختار القدر اعرف قدرك انما خلقت الاکوان لاجلك اقبل علی
فانی علیك مقبل متی تشاء تطلبنی فاطلبنی عندك ما عندنا لا یضر ولحقنا فی
معاصیك انما المراد صیانتك ولا نفع لنا من طاعتك انما المقصود رجعتك
تدبر امرك ترجمہ یعنی ای برگزیده قدر خود بشناس آفریده نشده است مکونات
مگر برای نفع تو روآر بر من بدرستیکه من توجه کردم بر تو آن هنگام که طلب کنی مرا طلب مرا
نزد خود نیست که ضرر رسد در معصیت تو نیست مراد ما مگر نگاه داشت تو ونرسد ما نفعی
از طاعت تو سود تست وپس تدبر وتفکر در کار خود کنید وقدر خود را بیدو باشناسید
واز ہمه مخلوقات ما گزیده چون گدایان بہر درے آبروی خود مریزید۔

آیت قال الله تعالیٰ فَفِرُّوْا اِلَی اللّٰهِ **ترجمہ** یعنی بگریزید از غیر
خدا تعالیٰ بسوی خدای فرار از مہلک بود پس غیر خدای تعالیٰ مہلک شما است
از آن بگریزید وخود را بغیر از محبت وشوق ما آویزید با شما را برای معرفت وشوق و
خدمت خود آفریدیم دل با آتش شوق ما بسوزید وديدہ از غیر ما بدوزيد واشکہاے

از اشتیاق ما از چشم بر بریدیا ان ما بر خورید والا از هر خسے واز هر کسے تیر بر جگر جفا خورید

بیت

منگر بہر گدا ے کہ تو خاصہ زان مائی	مفروش خویش ارزان کہ تو بس گرانبہائے

ازخدا تعالیٰ ندا می اید یا معرضا عنا بمن تعوضت ویا ملتفتا عنا الی من اعرضت ترجمہ یعنی ای روگردانیدہ از ما بکہ عوض دادی مارا وای التفات کردہ از ما سوے کہ روآوردی یعنی از ما کراہیتہ یافتی مارا بدو عوض دادی واز ما کرا بہتر یافتی کہ از ما التفات کردہ بدو روآوردی ہیہات ہیہات حاشا وکلا بخدائی خدا ہر کہ وہر چہ از تو فوت شود آنرا عوض یابی ما خدا تعالی را ہرگز عوض نتواند بود ودل دیدہ بغیر او نتواند آسود بغیر او ہمہ زبان نیست نہ سود شعر عربی

لکل شیء ان فارقتہ عوض	ولیس للہ ان فارقت عوض

فرد

بدلیل دیگر گوید

بہ ذیل دوستان گیر ندیاران	ولیکن شاہد ما بے نظیر است

در کتاب طراز الوعظ مسطور است ما اشد علیک شیئا انت تؤثر علیہ کل شیء فلکت راس الندامۃ قبل العقاب فما لک عن ھذا جواب ترجمہ یعنی حق تعالے برنگزیدہ بر تو از مخلوقات چیزی و تو بر خدا تعالی ہمہ چیز بر گزیدی پس فرو افگن سر ندامت پیش از عتاب کہ نیست ترا ازین سوال جواب درکتاب مذکور مسطور است یا مطلقا وصالنا راجع باصلنا علے ھجرنا نعم انما العدنا ابلیس لانہ لو یسجد لک فواعجبا لیت عالجتہ وھجرتنا وبحات بہ عند نا من الذی العرف لیلۃ القدر یعنی ای طلاق دہندہ وصال ما رجوع کن سوی ما ... بر ہجر ما ... کشند ... کفارہ دہ

بدرستیکه ما رانده ایم ابلیس را بهر آنکه ترا سجده نکرد پس وای بر تو ای ابلیس و ای دانی عجب چگونه صلح کردی با دو جدا شدی از ما یعنی مطیع او شدی و عاصی امر ما گشتی وای بر تو ترا نزد ما عزت و قدر است و قدر آن شب قدر ندانند و بران عزت رسیدن نتوانند پس چرا قدر خود نشناسی و عزت خود ندانسته و خود را ذلیل و خسیس گردانی و جیفه کنیفه دنیا دلی چون جعل خود را پیچیده عمر یافی و بر ایشان وصال بر بدین نتوانی و از بوی گلشن وصال محروم مانی و ندانی که طالب تو کیست و مطلوب تو چیست مطلوب خود غلط ساخته و در طلب دنیا جیفه کنیفه دشمن خدا تعالی عمر برباد داده دنیا و ابنای دنیا را مقصود و معبود پنداشته و مطلوب و معبود خود نپرداخته پشت باخرت آورده و رو بدنیا کرده از عمر بهره نا گرفته از توشه آخرت و اندیشه مرگ غافل گشته و در خوردن و پوشیدن و آشامیدن و تمتع دنیا گرفتن مشغول شده حق تعالی در شان ایشان فرموده

آیت ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ **ترجمه** یعنی بگذار ای محمد ایشان را بخورند و تمتع دنیا گیرند و مه بازی افگند ایشان را امید ایشان یعنی مشغول دارد ایشان را از عبادت خدا تعالی و ذکر خدا تعالی و از مشغول بخدای و از توشه آخرت و اندیشه مرگ امید ایشان پس سرانجام بدانند چون بما رسند چه شدتها و عذابها چشند و مشقتها و رنجها کشند ؛

آیت قال الله تعالی كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ **ترجمه** یعنی بخورید و تمتع دنیا گیرید اندکی ای مدت اندک بدرستی که شما گناهگارید و از رحمت ما دور مانده

آیت قال الله تعالی نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ **ترجمه** یعنی تمتع دنیا دهیم ایشان را اندکی پس مضطر گردانیم ایشان را بعذاب سخت از پیر دستگیر خود سماع است فرمود در کیمیا سعادت نوشته است ای عزیز میان تو و میان گاو هیچ فرق

بهر آن که گاو چون گرسنه شود علف خورد و چون تشنه گردد آب خورد و چون شهوتش غالب شود
بر جفت خود رود و از پی خود سماع است **بیت**

ای که شده خشنود بکیباری	چون خر و گاو ببعلف خوارگی

مشایخ گفته اند ان المتقدمین یاکلون للعیش و انا نعیش للاکل ترجمه
یعنی متقدمان برای حیات و عبادات و طاعات میخورند و حیات ما برای خوردن عصیان
و زیدن خوش گفت آنکه گفت **رباعی**

زین گونه که حال ناپسندیده ماست	حسن رخ تو چه لائق دیده ماست
وصلت که بکیقباد و کسری نرسید	سوداست که در دماغ شوریده ماست

آری شوربختی را که برای دوری و مهجوری سوختن و جگر خون کردن و خون جگر خوردن
و درد جدائی چشیدن و رنج تنهائی کشیدن و ماتم روزگار داشتن قدحهای زهر فراق آشنایان
پیدا آورده اند بکدام نیکبختی شربت وصال چشد و بکدام سعادت محبوب را در بر کشد و بکدام
دولت دیده او جمال دوست بیند **نظم**

ما زهر هجر نوشیم کی یا بیم وصل	دوزخ آشامان چگونه شربت کوثر خورند
چون من زبرای درد و رنجم	راحت بکدام روی سنجم

دیده را که برای دیدار ناهموار دنیای مردار وابنا گرفتار و برای دیدن خار اغیار موزیان
چون کژدم و مار و مشاهده نابکار چون زاغ و کلاغ آفریده اند کی گل از گلزار وصال
محبوب چیند و گلشن قرب مطلوب بیند چرا هزاران آه دردانگیز از سینه بر آتش خود نبارد
و اشکهای خون از دیده نبارد و هزاران نوحه و گریه بر روزگار خویش بدین بیت بر ندارد

آن دل نماند کش سر بستان و باغ بود	گوئی همیشه سوختن درد داغ بود

روزی نشد که جلوه طاوس بنگری	این دیده راکه روزی زاغ وکلاغ بود

این خاکسار بسیار گفتار اندک کردار شرمسار انچه درتحریر آورد از احوال و اقوال مردان حال نه همچون خود نامردان و نیک زنان **مصرعه** ای نیک زنان حدیث مردان چه کنی و آری زنان راحکایت و شجاعت مردی و جلدی مردان گفتن خوش آید اگرچه دراایشان جلدی و مردی نبود **رباعی**

گیرم که نزد تو نیز نه یم حسبه	در کوی امید تو می زنم دیده
مستان شراب شوق تو بسیار اند	باشد که بما نیز رسد مشربه

خداوندا احدا صمدا من بنده را دیده بیدار و دلی هشیار بخش تا ماتم روزگار دارم ونوحه بر جان خود برآرم که آفتاب عمر بغروب پیوست و کارم از دست رفت و کمر امید شکست حالم بسامان و نفس اماره امان نشد مزاج نفس سگ دیوانه را اصلاح وازکار خود پشیمان نگشت راه حیله و تدبیر نماند سر درمیدان حیرت چون چوگان سرافگنده باد

چون باز نیامد ز بت بتکده خسرو	اصلاح مزاج سگ دیوانه چکو نیم

بخت خفته نا بکار و بهزار حیله و چاره نگشت بیدار و نشد برسر کار واز کردار و گفتار خود ماند شرمسار و از گردش زمانه غدار مکار ناپایدار نگرفت اعتبار وازاصنام اغیار نیامد عار

زین بخت خفته سر گنه کار یم برنیامد	کاری از و نیامد جز انکه آزمودم

درویشی را پرسید لذت چیست گفت لذت فی ذکر دوست شدت است و سراحت فی ندمت دوست جراحت است و سرور فی قرب دوست نفور و سرور فرح فی مجانست دوست ندم ناخوشی و بهر شغلی فی معامله دوست مشغله گیرد لاجرم صدرالصدر ایفقیر ذنبی استغفار کند مکرر بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک استغفرک من کل ذنب

بغیر ذکرک ومن کل راحة بغیر خدمتک ومن کل سرور بغیر قربک ومن کل فرح بغیر مجالستک ومن شغل بغیر معاملتک وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله واصحابه اجمعین

ما را ز کر معامله با هیچکس نماند | بسیکه بحضور تو کردم اقاله ست

عزیز من شیخی بغیر شوخی مسلم نباید کو شیر نری و شیر مردی که جان در راه جانان بازد و دل حدف ناوک درد و اندوه دوست سازد و دیده بکونین بانداز و وتن بآتش اشتیاق محبوب بگداز د و باخود نه پرداز د و تدبیر باد کار رها ـ دنیا آواره و ابتر گردانده حیله و چاره دنیا نداند

حدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم انتم اعلم بامور دنیاکم **ترجمه** یعنی شما دانا ترید بکار رها دنیا خود دو دست از خانمان خود بشوئید جز حق تعالی نجوئید چنانچه سلطان العارفین شیخ فرید الحق والشرع والدین میفرماید

نظم

با دل خود از خانمان خود بر کن | با تمنای عشق کمتر کن
گر هوای زوصل می طلبی | همه تدبیر خویش ابتر کن
تو نه مرد شغب از ین ما | برو ای خواجه کار دیگر کن

و از خود سیر آمد و آتش بر خاشاک غیر حق افگنده و بند ما سوی الله گسسته و از حیله و تدبیر خود گذشته و از خواست و اختیار خود خاسته و کار خود بخالق سپرده جگر خون کرده از سر دستگیر خود برخاسته

سیر آمد از خویشتن می باید | بر خاسته ز جان و تن می باید
در هر قدمی هزار بند افزون است | زین گونه روی بند شکن می باید

شنین شیخ اگرچه چون شنین شهد و شکر و شیرین و شادی نماید و خی از خوشی و خرمی افزاید یا در میان حرف علت علتها از و زاید و آفتها و بلاها پیش آید رجوع و قبولیت خلق زنا ایمنی مگر بعنایت حق تعالی شکسته گردد و شیر نری و صادق باید که بدان نیز از

و این بیت ورد خود سازد **بیت** زرد و قبول دگرانم چه تفاوت ٭ بیچاره کسی کز در تو گردد
مردود ٭ شیخی چاه عمیق هند هزاران در آن شدت غریق و در آتش عجب آن بسیار گشته حریق
هوا شیخی کسی را برباد کرده و برباد داده آبروی ایشان برده و بر خاک زده پاکی و بزرگی از
خالق خود جوی و پاکیاری و بی نیازی از مخلوق بحیله و تدبیر سازی **آیت** قال الله تعالی
لَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ بَلِ اللّٰهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ **حدیث** قال النبی صلی الله علیه وسلم لا
رَبَّ مُكْرِمٍ لِنَفْسِهِ وَهُوَ مُهِينٌ بِهَا انسی قطب الاقطاب گوید کسی قدوه اصحاب خواند خواجه
عاقبت کار خود نداند به ثنا و نیکنامی مردمان مغرور و فریفته ماند و دل گرا نظن المؤمنین
لا یخطی و این نگذرند اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ خاتمه مبهم و خطا است عقل درین اندیشه ضبط
است الا تغترن و ابتنا الناس فان العاقبة مبهمة یعنی مغرور مشوید بستایش مردمان
که عاقبت کار مبهم است تا از پرده غیب چه آید و از شب دیجور بخت چه زاید **فرد** شب [illegible]
من خون آید ٭ از پرده غیب تا چه بیرون آید ٭ **حدیث** قال النبی صلی الله علیه [illegible]
العبد لینتشر له الثناء بین المشرق والمغرب ولا یزن عند الله جناح بعوضة
یعنی بدرستیکه بنده باشد که منتشر و شایع شده باشد به نیکنامی درمیان مشرق و مغرب و
بنزد خدا تعالی نیز [illegible] مقدار پشه یعنی مقدار پشه قدری و قیمتی نبود هیهات هیهات از مقصود
شهرت است ابلیس مشهور تر اگر مطلوب رجوع خلق است [illegible] سنگ مرجع و معبد خلق است
معبد یا امتی و بین است و خاتمه با ایمان از کرم حق امان [illegible] نعوذ بک [illegible] حضرت
غفور از غرور و سرور ثنا زدو ما را مغفور گرداند و بدان مغرور و [illegible] نگرداند بحمل کرمه و
فیض فضل بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لا تجعلنا [illegible] من مغرورین [illegible]
عن خدمتك محجورین ولا بنعمتك مستدرجین [illegible]
بالدین برحمتك یا ارحم الراحمین فرصت و فاکنه [illegible] نوشته [illegible]
[illegible] **انیس الغربا مونس الفقرا** [illegible] ونبقی

الا بالله کریا رحیما دست و پایم را از طلب بریدی و دلم را خستی و جانم را بسوختی سیلاب خون جگرم
بنا و دان سر فتوه بختی تنم را چون ارزیراز بوته هجران بگداختی دل و جانم بغبار بودی میدان
جیره تنم چون گوی سرگردان و چوگان سر افگنده گردانیدی و هیچ جا آرام و قرار ندادی خوش گفت
آنکه گفت **رباعی** بیغامی بری دل را نشاید این سرافرازی ؛ سرخود سهل می آید بجان
عاشقان بازی ؛ بسا سرهای مشتاقان که گرد گوی چوگانت ؛ بچیده هم چه چوگانت ز سرها
گوی می بازی ؛ دستگیر و کارساز کارم بساز و دستم گیر که کارم گذشت از حیله و تدبیر کوری
دیده بختم را بینائی بخش تاریکی شب هجرانم را روشنائی بخش از گلشن وصال بمشامم جانم بوی
رسان روز بختم سعادتم را بدست نحوست فیروزه گردان **فرد** خداوندا شبم را روز گردان
چو روزم در جهان فیروز گردان ؛ الهی بزبان قبیح بر افعال شنیع خود نام پیران و مشایخ نتوانم
آورد گرگین و موران وضعیفان و مسکین که ایشان را از دوزخ نجات و از شدائد خلاص
بخشیدی این ناچیز را در کار ایشان کن و بدیشان بخش و سوی خودم کش مرا از شرم باز رهان و
بکرم خود باش و پشیمان وا زمکر نفس ده امان چون بدنیا ستاری کردی بآخرت غفاری کن چون
در دنیا پوشیدی باخرت رسوا مکن لَا تَفْضَحْنِي سَيِّدِي عَلَى رُؤُسِ الْخَلَائِقِ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ خَاصَّةً فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ الهی آنچه از من دیدی جز حلم تو طاقت نتواند آورد و
آنچه من کردم جز فضل و کرم تو عفو نتواند آورد **رباعی** آنها که ز من خدای من می بیند
گر مغ نبید بصنم نشیند ؛ گر قصه خویش سگی برخوانم ؛ سگ دامن پوستین من چیند
من سگ عفو بیچاره تو که در گفتار قوی و در کردار ضعیف در عهد نامه درست و در عمل سست
و در ذات سقیم و در صفات لئیم مرتکب گناهان عظیم ملتجی بکرم و عفو کریم **رباعی** در هیچ فن درستی نیامد کارم
خود الغلط کسی همین پندارم ؛ چون نیک بکار خویشتن میگرم ؛ والله که کمتر از سگ بازارم اللّٰهُمَّ
ارْحَمْ غُرْبَتِي وَآنِسْ وَحْشَتِي وَكُنْ لِي أَنِيسًا فِي كُلِّ وَحْشَةٍ وَجَلِيسًا فِي كُلِّ وَحْدَةٍ وَمُونِسًا فِي كُلِّ
شِدَّةٍ فِكْرًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَلَىٰ خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ
تمام شد کتاب انیس الغربا

بحمد الله این کتاب در مطبع گلزار احمدی واقع مرادآباد در ماه جنوری ۱۸۹۲ء مطابق ماه جمادی الاول سنه ۱۳۰۹ هجری طبع گردیده شایع